

# مجاهد خلق علی زرکش یزدی



یکی از ارزنده ترین رهبران مجاهدین خلق از خلال تمام آزمایشات موفق و سرفراز بیرون آمده است

جانشین موسی خیابانی؛ خالق انقلاب ایدئولژیک؛ قائم مقام رجوی

همچنین

ضد انقلاب ایدئولژیک؛ رجس زمانه؛ خائن و محکوم به اعدام (مسعود رجوی)!

## به کدام توصیف مسعود رجوی؟



جلد دوم

تلم: داود باقروند ارشد (منشعبین از فرقه رجوی)

## فهرست مطالب

### موضوع

### صفحه

|       |   |    |
|-------|---|----|
| ..... | شروع انقلاب ایدئولوژیک  | ۳  |
| ..... | خانه نشین شدن همسر عباس داوری و افت خودش  | ۵  |
| ..... | انتقال به بخش نشریه در پاریس از بغداد   | ۸  |
| ..... | عمل جراحی پلاستیک مریم عضدانلو قبل از ازدواج با مسعود رجوی                            | ۸  |
| ..... | ازدواج مهدی ابریشمچی با مینا خیابانی  | ۹  |
| ..... | انتقال علی زرکش به بغداد  | ۱۰ |
| ..... | جلسات محاکمه علی زرکش   | ۱۲ |
| ..... | نوار روز اول: .....   | ۱۲ |
| ..... | قبول مسئولیت شکست سازمان و جنبش توسط مسعود رجوی و پاتک رجوی بکمک مریم عضدانلو         | ۱۷ |
| ..... | روز دوم نوار محاکمه علی زرکش  | ۱۹ |
| ..... | اتهاماتی که به علی زرکش وارد کرده بودند:  | ۱۹ |
| ..... | درد دل‌های علی زرکش   | ۲۰ |
| ..... | نامه مخفیانه علی زرکش به مهین رضایی قبل از عملیات موصوم به فروغ جاویدان (تیرماه ۱۳۶۷) | ۲۲ |
| ..... | انتقاداتم به تشکیلات و خلع رده و به بیگاری فرستادنم برای دو سال                       | ۲۲ |
| ..... | نقش علی زرکش در مبارزه مسلحانه و تاکتیکهای نظامی چه بود؟                              | ۲۳ |
| ..... | نقش علی زرکش در انقلاب ایدئولوژیک چه بود؟   | ۲۴ |
| ..... | اگر خالق انقلاب ایدئولوژیک بود چرا دشمن شماره یک انقلاب ایدئولوژیک نامیده شد؟         | ۲۴ |
| ..... | این تناقض را آقای رجوی چگونه جواب میدهد و جواب واقعی کدام است؟                        | ۲۴ |
| ..... | آیا علی زرکش به مسئول اولی مریم رجوی انتقاد داشت؟                                     | ۲۵ |
| ..... | آیا علی زرکش مشکل موضع و رهبری طلبی داشت؟   | ۲۶ |
| ..... | چرا محاکمه علی زرکش علنی نمیشود؟  | ۲۶ |

### شروع انقلاب ایدئولوژیک

در بهمن سال ۱۳۶۳ طی اطلاعیه ای همردیفی مریم رجوی اعلام شد.

در اسفند سال ۱۳۶۳ تازه به همراه عباس داوری از پاریس برگشته بودیم که مرا صدا کرد و گفت "آماده شو فردا صبح باید بروی پاریس". تعجب کردم چون همواره باهم تردد میکردیم. وقتی سوال کردم، تنها یا با هم میرویم؟ گفت "نه تنها میروی" و اضافه کرد که بچه های دیگر هم هستند.

جمع صد و چند نفره ما که مسئولین زیر مرکزیت بودیم همان روز به پاریس رسید و در پایگاهی در نزدیکی روستای مری سورواز مستقر شدیم. معلوم بود زمان طولانی نخواهیم ماند چون هر اتاق ده نفری جا داده بودند. یک نوار کاست از نشستی که قبل از ما برگزار شده بود را به ما دادند که گوش کنیم. اولاً ما هیچ ذهنیتی نسبت به موضوع نداشتیم. در ثانی نوار بحث منظمی نبود و هر کس حرفی میزد، کیفیت نوار کاست ضبط شده نیز بد بود. و مهمتر اینکه نحوه دادن و خواست از ما برای گوش کردن برایمان مشخص کرد که زیاد هم نمیخواهند که دقیق بدانیم چه خبر است. چون میدانستیم که وقتی سازمان بخواهد چیزی را در گوش کسی بکند چگونه اینکار را میکند بنابراین توسط هیچ کس جدی گرفته نشد. و افراد بلند میشدند و از پای ضبط صوت میرفتند توی حیاط و ... با توجه به خستگی سفر و اینکه مسافرت به پاریس خودش فرصتی بود که از کارهای بیهوده سازمان آسوده شویم همگی زود شام خورده و خوابیدیم.

صبح روز بعد بدنال صرف صبحانه به اور سورواز مقرر رجوی رفتیم. سالن نشست که اتاق نشیمن خانه صالح رجوی برادر مسعود شکل ال بود. با توجه به تعداد نفرات پر شده بود از صندلیهایی که کیپ هم چیده شده بودند تعدادی نیز کنار دیوارها ایستاده بودند. در این جلسه یا نشست تعدادی از خواهران مجاهد نیز حضور داشتند. بچه ها طبق معمول هر کس حرفی میزند که احمد اقف و محمود عطایی و علی زرکش و بدنال آنها مهدی ابریشم چی با موهای ژولیده و قیافه ای خسته و داغان وارد شدند. بعد از چند دقیقه مسعود رجوی و مریم عضدانلو وارد اتاق شدند.

جلسه با حرفهای رجوی شروع شد که مطرح میکرد که زن مهدی ابریشمچی را قاپ زده و میخواهد که از او بگیرد. ولی کماکان با همین ایرادی که دارد رهبر سازمان نیز هست. وی ادامه داد که "بر همین اساس سازمان شقه شده است همه دفتر سیاسی یکطرفه و من و مریم و احمد واقف نیز یکطرف هستیم، کل سازمان را آنها میبرند چون همه چیز دست آنهاست. بیشتر هم منظور من منطقه بود که دست بقیه دفتر سیاسی بود. با بیان این مسئله مهدی ابریشم چی نیز نکاتی با همین مضمون و در تائید حرفهای رجوی گفت، ولی مریم عضدانلو هیچ حرفی نمیزد. رجوی سپس از همه خواست که موضع خود را روشن کنند که با کدام جناح هستند.

جلسه مجاهدینی که با هستی خود، خیلی ها با قربانیانی از عزیزانشان، با زخمهایی از دوران شاه و شیخ برتن و مهمتر از همه با همه آمال و آرزوهایشان، با خود داشتند و هنوز از شوک شکستهای نظامی و شهادت موسی و اشرف و همه فرماندهان و میلیشیاها و همه حماسه های زندانها و محاکمات در حضور جلااد اوین و قهرمانیهای میلیشیاها در پای چوبه دار و تیرباران کمر راست نکرده بودند. این شوک عظیمی بود که قابل تصور نبود و سونامی بود که کمر همه را می شکست. جلسه بعد از کمی سکوت ناشی از شوک مانند

بمب منفجر شد. عده ای گریه میکردند عده ای فریاد میزدند، عده ای آنرا جوک میخوانند و عده ای باور نداشتند که مسعود اینکار را کرده باشد. بطور خاص خواهران تاکید داشتند که او اینکار را نکرده ولی هر بار رجوی اسرار داشت که اینکار راه کرده است. بیان حالات مجاهدین در نشست که تا شب ادامه داشت از آنجا که حال خود من نیز همانگونه بود که در وصف نمیگنجد فرد قادر نبود که همه را بخاطر بسپارد. در جلسه محمود عطایی نماینده جناح مخالف رجوی دفتری و کاغذی داشت و برای جناح خودش بازار گرمی میکرد که فلانی بیا زودتر اینجا را امضا کن و با ما باش. در این جلسه افراد شاخص یکی اسماعیل آل اسحاق بود که حسابی علیه رجوی و اینکه این یک خیانت به جنبش است موضع گرفت، از جمله رضا شیرمحمدی نیز علیه رجوی همین موضع را گرفت و حتی گفت که سازمان و مبارزه را با این وضعیت ترک میکند. وی با همین موضع به بغداد برگشت و تا مدتها خلع رده بود. عده ای تلاش میکردند ایندو جناح را آشتی بدهند ولی هر بار مطرح میشد که خیر حرفها را زده ایم جدایی قطعی است.

من نیز البته به جناح رجوی رای دادم و خود را وارد آن کردم، چون نمیشد باور کرد که جنبشی که روزانه از بدنه اش خون میریزد، هر لحظه نیروهایش در شکنجه گاههای دشمن در حال شکنجه میباشند و خواهران مجاهدش مورد شکنجه و تجاوز قرار میگیرند، آنوقت رهبری آن که در جریان تک به تک این وقایع بوده و هست دست به این کار زده باشد. از یکطرف، از طرفی نیز عطف به اینکه بعد از انتخاب مبارزه و ورود به سازمان بعنوان یکی از تشکیلاتی که فکر میکردم بدلیل مذهبی بودن باید آرمانها و ایده آل های خودم را در آن دنبال کنم توسط همین تشکیلات به مسعود گرده زده شده بود. اما مهمتر اینکه بعنوان یک مجاهد و مبارز مگر میشود مردم ایران را در دستان جلادان حاکم رها کرد و با این فضاحتی که بوجود آمده است دست از مبارزه کشید و منفعل شد. "خدایا چه باید کرد؟" به همین دلیل پذیرفتم که در جناح رجوی باشم.

تمام این جلسه به این گذشت که تک تک افراد حاضر در این جلسه باید موضع گیری میکردند و میگفتند که کدام طرف هستند. در همین بین نیز تنها یک بحث وجود داشت، اصرار مسعود رجوی به اینکه مشکل دارد و اینکار را کرده است ولی با این وجود رهبری سازمان با اوست و کماکان از همه با صلاحیت تر است. جناح مخالف نیز آنر رد میکرد بدون اینکه برای مثال به جزئیاتی بپردازند. فقط میگفتند خیر ما جدا میشویم.

بعد از تقریبا سه سال از شروع مبارزه مسلحانه علیه حاکمیت در ایران و دروغ از آب در آمدن همه وعده های سرنگونی رژیم توسط رجوی چه از نوع کوتاه مدت چه بلند مدت، و بطور خاص طی نشستهای جمعبندی در دفتر سیاسی، طراحی، برنامه ریزی و اجرا این جلسه معروف به اقرا توسط مسعود رجوی با اهداف زیر بود:

الف: لاپوشانی و تحت الشعاع قرار دادن شکست استراتژی سازمان و نابود شدن جنبش و بالاترین کادرهای سازمان و به آوارگی کشیده شدن بعضی زندگان مانند ما و زیر شکنجه و اعدام و تجاوز بودن بقیه که در زندانها بودند و تمامی خانواده هایی که بر اثر این استراتژی به نابودی کشانده شده بودند چه در سمت مردم ایران چه در سمت هواداران و اعضای مجاهدین و یا دیگر گروهها.

ب: لاپوشانی مسئولیت این شکست و نابودی.

ج: جلوگیری از خلع ید شدن از رجوی و حفظ قدرت و رهبری با وارد کردن مریم رجوی یک فرد صفر کیلومتر و بدون ادعا بعنوان جانشین خودش که دو سال قبل (و قبل از جمعبندیها) اجبارا علی زرکش را انتخاب کرده بود.

د: تحت الشعاع قرار دادن اخراج بی سرو صدای پرویز یعقوبی.

ه: بدنبال انتقادات علی زرکش و تأیید دفتر سیاسی خلع ید از علی زرکش جهت از ریشه در آوردن هرگونه امکان سرنگونیش.

و: بستن دهان بقیه مدعیان احتمالی در دفتر سیاسی و یا مرکزیت.

و در یک کلام کودتایی بود در درون سازمان علیه سازمان.



اندر پوشالی بودن این انقلاب همین بس که خود آقای رجوی صدها بار در نشست های دورنی زمانیکه با ضدیت تماعیار کادرها و مسئولین و فرماندهان از زن و مرد با تمامی روشهای کودتایی او تحت نام انقلاب ایدئولژیک مواجهه میشد جهت دست پیش گرفتن و گران فروشی، میگفت: "میخواهید جمع کنم این انقلاب را من بدم همانطور که پهن کردم میتوانم جمع کنم و آب از آب تکان نمیخورد." البته در اینگونه موارد مریم که برای همین منظورها طراحی و متولد شده بود بمیدان میآمد که خیر نمیشود و... البته همه میدانستند که او بقیمت نابودی تک تک مجاهدین و جنبش و هر آنچه بر سر راه او باشد اینکار را نمیکند.

### خانه نشین شدن همسر عباس داوری و افت خودش

در این جلسه معروف به اقرار اتفاقات بسیاری گذشت، خیلی ها از همسرانشان کتک خوردند. مانند بیژن رحیمی که همسرش در این جلسه حضور داشت رجوی وادارش کرد که بیژن را کتک بزند. البته کسانی مانند همسر عباس داوری بنام راضیه کرمانشاهی از خواهران مبارز زمان شاه (اخیرا در آلبانی درگذشت) انقلاب ایدئولژیک و انتخاب مریم را رد کرد و کلا با مقوله مریم رجوی که مطلقا هیچ سابقه مبارزاتی نداشت و صرفا بدلیل اینکه مسعود میخواست با او ازدواج کند و ارتقاء فرمایشی داده شده بود مخالفت کرد بود.

به همین دلیل از همه مسئولیتهاش خلع شده خانه نشین گردید. مدتی در پاریس در پایگاه حسینی خانه نشین بود. من و عباس داوری و مهدی ابریشمچی و محمد علی جابرزاده در این مدت همسر عباس داوری به خانه نیز خانه نشین بود و زیر فشار که بپذیرد. و حتی از بغداد نیز هم خانه بودیم. تا اینکه بعدها یک خانه. معلوم بود که با او برخورد شده و به او



همین امر در مورد دیگر خواهران مبارز زمان شاه مانند عذرا علوی طالقانی نیز با همین محتوا و اینکه چگونه کسی که تا همین دیروز جزء پائین ترین رده های تشکیلات سازمان بوده و بطور خاص طالقانی، مریم عضدانلو را بخوبی از زمان شاه میشناخته فقط بدلیل فعالیت برادرش محمود عضدانلو او نیز در حد اینکه کسی است که برادرش هوادار سازمان مجاهدین بوده است شناخته شده بوده است. و کل تاریخچه مبارزاتی مریم عضدانلو به همین امر ختم میشده است و بس. معترض بودند البته خواهران دیگری هم که سابقه مبارزاتی زمان شاه را داشتند نیز معترض بودند ولی رجوی همه آنها را خودش در نشست با بیان اینکه شما ها همگی دارای خصلتهای آخوندی و ضد زن هستید و با اینکه آنزمان مریم حتی مذهبی هم بنوده است از آنها بالاتر بوده است.

حتی رجوی برای اینکه برای مریم عضدانلو بازار گرمی کند مطرح کرد که "درست است که او را میشناختیم ولی اگر من او را آن زمان میشناختم میرفتم سر راهش میایستادم که او را ببینم." و با این حساب اولاً خودش را شیفته مریم عضدانلو نشان داد ضمناً

مباحث در نشستهای انقلاب ایدئولوژیک سال ۱۳۶۷ مسعود رجوی نشستهای ما را برگزار میکرد مطرح ساختمان معروف به ۴۹ برگزار میشود. بعد ها نیز مریم رجوی انتخاب شده بود بر سر اینکه مریم رجوی به بغداد برگردانده شد و کار به خلع ید از فهیمه



همه خوهران را مجبور به سکوت نمود. این که خانم طالقانی نیز در آن حضور داشت و میشد. نشست در مقر رجوی در همان علیرغم اینکه فهیمه اروانی بعنوان جانشین عملاً صلاحیتهای لازم را ندارد از پاریس اروانی کشید و زیر ضرب رفت و از موضع مسئول اولی و ... خلع گردید.

این جلسه گذشت و در انتها علی زرکش که تقریباً در جلسه سکوت معنی داری داشت و حرفی نمیزد مسعود از وی خواست که اطلاعیه مرکزیت را او بخواند. تمام اطلاعیه تعریف از مسعود بود و نشاندهنده تمامی نکاتی است که مسعود از قبل برای آن طراحی کرده بود یعنی قبضه قدرت در مقابل اصلاح مسیر و شاید کناره گیری. بخشهایی از اطلاعیه در زیر آمده است.

### "معرفی رهبری نوین سازمان و انقلاب دموکراتیک نوین خلق قهرمان ایران"

جا انداختن خودش بعنوان رهبر سازمان (واژه رهبری فقط برای بستن دهان دیگران است والا مریم سپری برای اوست)  
"رهائی و اعاده ی حقوق زن، شرط ضروری رهائی مرد" و "نقطه عزیمت یک جهش ایدئولوژیک در درون مجاهدین".

به بهانه اعاده حقوق زنان. یعنی همان سپر و یا تهاجم به دیگران با ابزار ایدئولوژیک جهش در دیدگاه نسبت به زن، روی دیگر سپر مریم.

"این انقلاب ایدئولوژیک ظرفیت و توان انقلابی مجاهدین را صد چندان نمود و صفوف پولادین ما را هرچه پاکیزه تر و یگانه تر می سازد".

دروغ و قلم فرسایی کاذب بیمارگونه و لا علاج رجوی که همگان طی این سالها با آن آشنا هستند نیازی به توضیح بیشتر ندارد. بستن دهان شورائیهها و مخاطبین بین المللی... و انگار نه انگار که در مدت کوتاهی علی زرکش از افزایش قدرت و توان به خیانت و ... متهم شده ... یا تمامی رده های داده شده پس گرفته میشود و این باد کنک باد شده میترکد.

"تصمیم فرخنده ی انقلابی و توحیدی برای ازدواج خواهر مریم عضدانلو با برادر مجاهد مسعود رجوی" و بعد آیه ای آمده بود با این ترجمه: "آنانکه رسالت ها و پیام های خدائی را می رسانند و از خدا خشیه و پروا دارند و جز خدا از هیچ کس ترس و بیمی به دل راه نمی دهند و بس است خدا به حسابرسی و کارسازی".

یعنی آقای رجوی از این به بعد فقط به خدا پاسخگوست و بس. در ادامه بازی با کلمات و به مراتب رسالت و امامت و ... رساندن خودش.

"مجاهدین این جایگاه رفیع تاریخی را قبل از هر چیز مرهون ایدئولوژی و رهبری عقیدتی و سیاسی مسعود رجوی هستند. معلم بزرگی که همه ی ما حقاً افتخار شاگردی اش را داشته و فی الواقع در مکتب او در زمینه های مختلف کسب کرده ایم".

از هر زاویه ای جا انداختن خودش بطور خاص ایدئولوژیک و بستن راه سرنگون شدنش. این روش جاری رجوی است. فکر نکنید که مستقیم گفته اینرا برای من بنویسید. سبک کارش در طی چهل سال گذشته این بوده که اطلاعیه را نه خطاب به خودش بلکه با زمینه چینی اینکه این اطلاعیه هر قدر قوی تر نوشته شود جایگاه سازمان قویتر میشود و متأسفانه گران فروشی هم میکند که: من (رجوی) باید این القاب را تحمل کنم. تازه طلبکار نویسندگان و یا تائید کنندگان نیز میشود. البته با کمک مریم رجوی که برای همین کارها و امور طراحی و معرفی شده است.

"تحت رهبری مسعود رجوی، سازمان مجاهدین خلق ایران در رابطه با سایر نیروها و بویژه متحدین سیاسی اش هیچگاه دچار تنگ نظری گروهی نشد و هم او بود که با بلند نظری دموکراتیک و انقلابی، روابط سازمان ما با سایر نیروها را که حقاً در عهده ی خود او بود، در

چارچوب مصالح کلی تمام خلق و انقلاب تنظیم نمود. و براسستی حافظ اساسی ترین و مهمترین حقوق تمام مردم و نیروهای جبهه ای خلق در داخل سازمان مجاهدین خلق ایران بود." " رهبری خاص مسعود خود واقعی ترین و مشهودترین ضامن یگانگی و رشد و دمکراسی واقعی و رهبری دستجمعی در درون سازمان مجاهدین خلق ایران بوده است." "مسعود رجوی هیچ صعوبت و سختی را در حق دیگران روا نداشته مگر آنکه خود پیشاپیش طعم آن را نجشیده باشد و یا خود پیشتازانه نخستین داوطلب عمل کردن و بر دوش کشیدنش نباشد."

فرار به جلوها را مشاهده میکنید.

توجه کنید که این نکته بطور مطلق کذب و نعل وارونه زدن است. رجوی همواره از صحنه فرار کرده است.

- در آبان سال ۱۳۵۹ وقتی رژیم بدنبال محکوم شد محمدرضا سعادت به جرم جاسوسی در ارتباط با شوری، فرمان دستگیری رهبران مجاهدین را صادر کرد. فرار کرد آمد اروپا.
- در سال ۱۳۶۰ بعد از اعلام مبارزه مسلحانه و به کشتن دادن بقیه درست روزیکه محمد رضا سعادت توسط دژخیمان اوین اعدام شد رجوی با برنامه از قبل طراحی شده، و باز با طلبکاری از بقیه اجبارا! به فرانسه فرار کرد.
- در سال ۲۰۰۳ هنگام اشغال عراق توسط آمریکا، ابتدا فرمان حرکت کل مجاهدین با تمامی سلاحهای سبک و سنگین از تانک و توپ به سمت (شرق) ایران را صادر و خودش بسمت غرب با به کشتن و زیر بمباران دادن همه مجاهدین در عراق فرار را بر قرار ترجیح داد. توجه کنید که آیا رجوی ها نباید به این سوال پاسخ دهند که چگونه وقتی خودتان به غرب فرار میکنید، کل مجاهدین را بدون فرماندهی، بدون لجستیک، بدون پشتیبانی، و ... به کام مرگ میفرستید. که البته بزرگترین شانس که مجاهدین آوردند این بود که آمریکا با بمباران ستون مربوطه نگذاشت به قتلگاه بروند. پرده دوم از سریال فروغ جاویدان را به اجرا بگذارند.
- حالا نیز که نوبت پاسخگویی است غیبت اختیار نموده است.

" در فضائل این رهبری یکتاپرست انقلابی ، این نکته نیز قابل توجه است مسعود نه تنها هیچگاه از پذیرش پیشتازانه ی انتقادات وارده به شخص خود، دریغ نکرده، بلکه خطاها و اشتباهات سازمان را در زمینه های مختلف نیز ولو اینکه مستقیماً هیچ نقشی در انجام آن نداشته، پیوسته به تمام و کمال به گردن گرفته است."

یعنی بدون پذیرش انتقاد به خاک و خون کشیدن کشور و نابودی سازمان و جنبش، تازه در لفافه مسئولیت شکست نظامی را موسی خیابانی و سپس علی زرکش جلوه میدهد. و البته اشاره به نکته ای دارد که بعداً در جریان نشستهای محاکمه علی زرکش بدان خواهیم پرداخت.

"در پرتو رهبری مسعود، در آستانه ی جهش ایدئولوژیک و تشکیلاتی عظیم دیگری هستیم که آثار گسترده ی استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به وحله ی ظهور خواهد رسید."

همانطور که در فوق کاملاً مشهود است اطلاعیه توسط خود مسعود دیکته شده است. و توسط مریم به دفتر سیاسی و مرکزیت آن زمان ارائه شده است. که از یکطرف حاوی لاپوشانی نقاط ضعف مسعود و همه حفره های اوست. از طرفی نیز جا انداختن او بعنوان رهبری سازمان و انقلاب دموکراتیک نوین خلق قهرمان ایران یعنی از مسئول اولی سازمان به رهبر سازمان و حتی بالاتر. تلاش برای غیر قابل دسترس کردن خودش.

توجه داشته باشید که این خیمه شب بازی زمانی در حال اتفاق افتادن است که سال ۱۳۶۳ اوج در هم پاشی سازمان است. نشستهای جمعبندی به شکست انجامیده، از اندک نیروهای باقی مانده بسیاری سازمان را رها کرده و رفته اند. بنی صدر از شورا رفته است. حزب دمکرات و بسیاری دیگر همچنین. در تشکیلات نتوانسته ایم حتی یکنفر را بدرون دفتر سیاسی وارد کنیم. هیچ

چشم اندازی از آینده نیست. رژیم در سراسر ایران ما را جارو کرده است. حتی در کردستان نیز که همواره از دژهای مقاومت مردمی بوده است براحتی همه را پاکسازی نموده و به عراق رانده است. در سطح بین المللی نیز ززمه های بی مایه بودن این آپوزسیون حتی برای فشار گذاشتن به رژیم به گوش میرسد.

همچنین باید توجه اکید نمود که این اقدام در اسفند ۱۳۶۳ صورت میگیرد. یعنی همه دفتر سیاسی برای جمعبندها آماده شده اند. و یا همه نکات و محورها و فکرها و نتیجه گیریها روی جمعبندهی سال که اینبار سه ساله نیز بود در آمده تا در نشست مطرح شود. در جمعبندهی نیز خطاها و مسئولین هر خطا و شکست و ... نیز یا تعیین شده یا در اذهان وجود دارد.

بدنبال اتمام انقلاب در پاریس، همه ما برگشتیم به منطقه و انقلاب برای نفرات در اروپا و منطقه نیز با کم و بیش همین مضمون انجام شد. در اینجا قصد ورود به تفصیل به امر انقلاب را ندارم.

با توجه به مشکلاتی که برای عباس داوری و همسرش در رابطه با رد انقلاب ایدئولوژیک پیش آمده بود خودش و همسرش راضیه کرمانشاهی زیر ضرب رفته بودند، که راضیه هنوز به بغداد نیامده بود و در پاریس خانه نشین بود و ریل جدایی را میرفت و خود عباس داوری نیز زیر تیغ بود به همین دلیل در رتبه بندی دفتر سیاسی حتی رفته بود زیر افراد دفتر سیاسی جدید مانند محمد علی جابرزاده.

### انتقال به بخش نشریه در پاریس از بغداد

نشستهای انقلاب ایدئولوژیک را در بغداد علی زرکش اداره میکرد. در این نشستها از جمله کسانی که حسابی زیر تیغ بودند ابراهیم آل اسحاق بود. از آنجائیکه مسعود آمده بود و به همه گناهان اقرار کرده بود وسیله ای شده بود که بقیه را مجبور کنند که به

ابراهیم آل اسحاق رفته بود و صورتش را با تیغ من نیز توسط علی زرکش گره خورد. در اواسط سازماندهی مرا اعلام نمود و گفت که میروی به بود. ضمنا به من گفت که او الان از اعضای ارشد فکر نکنم که کار او اهمیتی ندارد. محمد علی بود. که من هم با این تغییر سازماندهی به پاریس



سهیلا صادق

گناهان خود اقرار کنند. در همین رابطه بریده بود. بعد از اینکه به اصطلاح انقلاب نشستها عباس داوری مرا صدا کرد و تغییر پاریس و دفتر محمد علی جابرزاده خواهی دفتر سیاسی است و بدین وسیله خواست که جابرزاده عضو دفتر سیاسی و مسئول نشریه

به پایگاه نشریه منتقل شدم. خانه زندگی ما در پاریس با محمد علی جابرزاده و همسرش سهیلا صادق یکجا بود. من برای محمد علی جابرزاده از پاریس یک خودرو پژو ۵۰۴ به قیمت ۵۵۰۰۰ فرانک فرانسه آن زمان را خریدم. که بتوانیم ترددات را در پاریس انجام دهم. کلا بعد از تولید شدن تعداد بسیاری دفتر سیاسی به یمن ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو، مسعود مجوز خرید خودرو شخصی برای تعدادی از دفاتر سیاسی جدید از جمله محمدحیاتی، و محمدعلی جابرزاده و ... را صادر کرده بود تا بدینوسیله محتوا اگر نبود حداقل شکل برقرار شده باشد. چون فقط تا آن زمان عناصر دفتر سیاسی خودرو شخصی داشتند. از علت اصلی و نحوه مخالفت عباس داوری با انقلاب خبری ندارم. که چرا به این میزان افت رده داده شد.

### عمل جراحی پلاستیک مریم عضدانلو قبل از ازدواج با مسعود رجوی

در اینمدت وحید (علیرضا باباخانی محافظ مسعود رجوی) بمدت دو هفته با مریم رجوی برای عمل جراحی پلاستیک لسه های مریم رجوی به سوئیس رفتند. هنگامی که وحید برگشته بود وقتی پرسیدیم که کجا بودید مطرح کرد که رفته بودیم خانم را عمل جراحی پلاستیک بکنیم. این عمل جراحی قبل از مراسم ازدواج مریم عضدانلو با مسعود رجوی در سی خرداد ۱۳۶۴ بود.

در بهار ۱۳۶۴ نشستهای جمعبندهی در اور سور واز مقر رجوی شروع شد. عمده وقت ما در نشستها میگذشت. البته نشست بسیار متراکم برگزار میشد. ولی علی زرکش کماکان در همان پایگاه سابقش مستقر بود. طی نشستها علی زرکش بسیار سرحال بود و خستگی ناپذیر مینمود. همواره با وجود نشستهای طولانی او را بشاش و سر زنده میدیدم. هر بار که در آنتراکتها وارد محل نشست



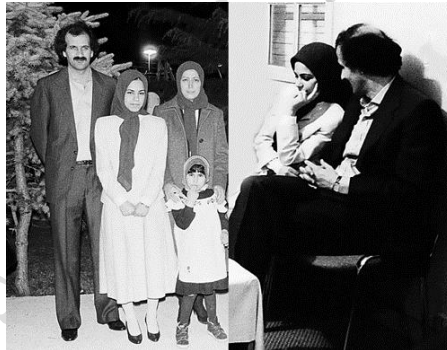
میشدم شروع میکرد به حال واحوال و شوخی کردن. ولی نشستها بسیار پر تنش بود. هر وقت نیز قیافه رجوی را میدیدی حسایی بهم ریخته بود. و مشخص بود که فشارهای زیادی هست. من با توجه به اینکه دفتر محمد علی جابرزاده بودم، مسئولیت برگزاری نشستهای دفتر سیاسی با من و رضا درودی دفتر علی زرکش بود. عطف به اینکه نشستها چندین روز طول میکشید و ساعات بسیار طولانی بود شیفی آنها اداره میکردیم. نهار و شام و ... در همان محل نشست خورده میشد و بر همین اساس در تماس مستمر با علی زرکش قرار میگرفتی. نکته مهم این بود که علیرغم اینکه بعد از به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک دفتر سیاسی اعلام شده بود همه اعضای اعلام شده برای نشستهای دفتر سیاسی دعوت نمیشدند و عمده نفرات دفتر سیاسی همان نفراتی بودند که از قبل در راس امور قرار داشتند. مانند علی زرکش، محمود عطایی، مهدی ابریشمچی، محمد علی جابرزاده، محمد حیاتی، مهدی افتخاری، مریم رجوی، مسعود رجوی، مهدی برایی، ابراهیم ذاکری، عباس داوری.

بعد از جمعبندی ها که در سال ۱۳۶۴ صورت میگرفت موضوع خروج سازمان از فرانسه پیش آمد. و به عراق منتقل شدیم. در عراق من اینبار دفتر محمد حیاتی بودم که جایگزین عباس داوری در عراق شده بود. و دیگر علی زرکش را نمیدیدم.

### ازدواج مهدی ابریشمچی با مینا خیابانی

یکروز که در اور سورواز بودیم گفتند که بچه ها بروید اتاق مسعود رجوی، که در آن زمان همان اتاق رو به حیاطی بود که به تازه گی شیشه آنها به شیشه ضد گلوله تغییر داده بودند. آن زمان مسعود رجوی در اتاق کارش کنار میز کارش یک تخت داشت و روی آن میخوابید. البته زمانهای که با فیروزه بنی صدر زندگی میکرد در خانه کناری مستقر میشدند. ولی مدتی بود که در حالت متار که بودند. در هر حال همه کسانی که در محوطه اور بودیم رفتیم به اتاق رجوی، وقتی همه جمع شدند مسعود گفت بچه ها عطف

من، من هم یک همسری برای او انتخاب است که با مینا خیابانی خواهر موسی که هرکس حرفی زد و به نوعی تأیید و داده بودم طبق عادت سازمان و بصورت رجوی گفت مثل اینکه دارد اطلاعیه خورديم. در این زمان مهدی ابریشمچی و است که این ازدواج تحمیلی سرمنشع سازمان شد. من که بعد ها در عراق دفتر



به اینکه مهدی زنش را داده است به کرده ام که امروز عقدشان است. و قرار خیابانی ازدواج بکند. نظرتان چیست؟ تبریک گفت. من هم که به دیوار تکیه کتابی و قالبی تبریک گفتم که مسعود میخواند. که شیرینی آوردند و همگی یا مینا در اتاق نبودند. لازم به ذکر یکی از بزرگترین مشکلات تشکیلاتی

مهدی ابریشمچی بودم و به مناسبات درونی و خصوصی آنها بدلیل کارم دسترسی داشتم شاهد یکی از ناهنجارترین فشارها روی مینا خیابانی بودم. حتی وقت بسیاری از خود مسعود رجوی صرف حل و فصل مشکلات مربوط به ایندو میشد. اتاق خوابشان در عراق بالای اتاق خواب مسعود رجوی در ساختمان سیفی بود. اتاق مسئولین و نفرات نزدیک را در اطراف اتاق رجویها چیده بودند که به نوعی تضمین داشته باشد. اتاق مادر مریم رجوی نیز در کنار اتاق مهدی ابریشمچی بود. مهدی ابریشمچی مرتب از رابطه اش با مینا خیابانی شکایت میکرد. مینا خیابانی معتقد بود که هنوز مهدی ابریشمچی چشمش دنبال مریم رجوی است. و از همین رو بسیار بسیار مسئله دار بود. و اساسا نیز از رابطه با همسر اجباریش راضی نبود. وی حتی وارد انقلاب هم نشده بود و خط سازمان را نمیخواند. طوری که بعد از آمدن رجوی به عراق و قبل از طلاقهای سال ۱۳۶۷ همه ما ها را از همسرانمان جدا کرده بودند و کسی حق نداشت همسرش را ببیند. مهدی ابریشمچی کماکان با مینا خیابانی در همان پایگاه سیفی زندگی مشترک داشت. حتی بعد از سال ۱۳۶۷ نیز مینا خیابانی وارد انقلاب نمیشد. که نهایتا وقتی او را زیر دست آذر (محبوبه جمشیدی) قرار دادند بعد از سالیان توانستند طلاق را به او تحمیل کنند.

### انتقال علی زرکش به بغداد

در سال ۱۳۶۵ (تاریخ دقیق یادم نیست) من و عباس داوری به فرودگاه رفتیم. به من گفت که تعدادی از بچه ها دارند از فرانسه میآیند برویم فرودگاه. ما تاخیر داشتیم و از زمان رسیدن و نشستن پرواز گذشته بود به همین دلیل عباس داوری گفت من دم ورودی پیاده شوم بروم تو جایی را پیدا کن و پارک کن. بعد از پیاده شدن عباس داوری بلافاصله یک جا خالی پیدا شده و من هم دنبال او با چند دقیقه تاخیر رفتم. که در مسیر راهرو فرودگاه صدام بغداد یکباره با یک اکیپ از بچه های خودمان و علی زرکش روبرو شدم. ولی اینبار نه از آن علی زرکش خبری بود و نه از تیم حفاظت و ... و مشخص بود که وضعیت بکلی تغییر کرده است. ظاهراً نباید این صحنه را من میدیدم. و عباس داوری گفت چرا آمدی گفتم مگر قرار بود نیایم؟ که حرفی نزد. به من نیز نگفته بود که چه کار کنم. در هر حال علی زرکش را سوار یک خودرو کردند و بردند و من و عباس داوری نیز برگشتیم به بغداد. روز بعد مرا صدا کردند و توضیح دادند که قرار نبوده است تو در جریان آمدن علی زرکش به بغداد باشی ولی از آنجا که نا خواسته متوجه شدی برای اینکه اطلاعات حضورش در بغداد گسترش نیابد تو مسئول امور او میشوی. حتی گفتند که قرار بوده یکی از بچه های زمان شاه سازمان (نامش را فراموش کرده ام) که همسرش نیز آشپز رجوی بود قرار بوده است که مسئول امور او شود. در هر حال مرا نسبت به اینکه او محاکمه و محکوم به اعدام شده است توجیه کردند و اطلاعیه ای را دادند که خواندم.

من از این قضیه سخت برآشتم و حساسی بهم ریخته بودم. یعنی تمامی دستگاه فکریم بهم ریخته بود. که چطور میشود که تا همین دیروز او جانشین و فرماندهی کل داخل و ... بود حالا چرا.

در نامه ام نوشتم که شما بعد از شهادت موسی خیابانی در وصف علی زرکش اینگونه نوشتید.

"برادر مجاهد قهرمان علی زرکش که در سلسله مراتب تشکیلاتی سازمان در مواضع جانشینی سردار شهید موسی خیابانی قرار داشت، چه در سالهای طولانی زندان آریامهری و چه قبل و یا بعد از آن، مدارج و مراحل خطیر انقلابی را در چارچوب سازمان مجاهدین خلق ایران، یک به یک طی نموده و به عنوان یکی از ارزندهترین رهبران مجاهدین خلق از خلال تمام این آزمایشات، موفق و سرفراز بیرون آمده است. او قائم مقام کلیه مسئولیتهای سیاسی، نظامی، تشکیلاتی اینجانب در داخل کشور - چه در سطح سازمان مجاهدین خلق ایران و چه در رابطه با شورای ملی مقاومت میباشد. علیهذا ضرورت توجه به رهنمودهای سیاسی و اجرایی فرامین نظامی ایشان را به کلیه شوراها و واحدهای مقاومت در سراسر کشور و به تمامی مجاهدین خلق، میلشنای مردمی و پرسنل نظامی مجاهد خلق در نیروهای مسلح، تاکید میکنم.

رود خروشان خون شهدا ضامن پیروزی محتوم خلق ماست... مسعود رجوی"

بعد هم در جریان انقلاب ایدئولوژیک نوشتی و گفتی که :

"...پیشنهاد را علی زرکش فرستاده بود و عقل خودم !! به این پیشنهاد ( ازدواج با مریم عضدانلو) راه نبرده بود..... بعدها شنیدم که علی زرکش در رابطه با همین پیشنهادی که خودش فرستاده بود ملتهب و مریض هم شده بود و..... بعد نوشته محمود عطایی رسید .... بله این دو کوه مرد، این دو شیرآهن کوه مرد با مریم مهدی عزم ما را جزم کردند..."

چگونه است که این مجاهدی یکشبه تبدیل به رجس شود. کدام را باور کنم. از این به بعد به کدام کس میتوان اعتماد کرد. حتی به نفرات بالاتر خودمان مگر میتوانیم اعتماد کنیم... و حتی به حرف شما.

بعلاوه همین امری که خالق آن علی زرکش است مگر نوشته ای (از نشریه مجاهد - شماره ۲۵۳ - تیرماه ۱۳۶۴) فزازهائی از این سخنان مسعود رجوی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۴. سخنان مسعود رجوی در مراسم عقد و ازدواج ۳۰ خرداد (۶۴)

"سکوي پرتاب براي يك انقلاب عظيم ايدئولوژيك است. مجاهدین در قبال معاندان و مغرضان می گویند ... که این خرق يك عادت ارتجاعي است که این چنین آنها را برانگیخته. می گویند که خصلت رهایی بخش دارد. و خیلی مطالبی که در اطلاعیه بود."

لازم به ذکر است که در این مرحله از دوران تشکیلاتی مرا از نوابغ ایدئولوژیک سازمان بحساب می‌آوردند؟! من بعنوان شاخص انقلاب کرده‌های اسفند ۱۳۶۳ پاریس می‌شمرند. فردی بسیار تیز هوش و خوش ذهن و طراح و سیستم ساز... یادم هست که افسانه (حمیده شاهرخی) وقتی از نشست اسفند ۶۳ از پاریس برگشته بودم و سرما خوده و بستری بودم آمده بود سراغم و از انقلابم می‌پرسید و تبریک میگفت در صورتیکه او در نشست نبود و معلوم بود برایش تعریف کرده اند و ... وهمین را میگفت. یا زهرا رجیبی (که در استانبول توسط دژخیمان رژیم کشته شد) بوضوح همین مسئله را به من میگفت که تو بالاترین سرعت را در امر صعود تشکیلاتی داشته‌ای خود عباس داوری همین را همواره میگفت. محمود احمدی میگفت که من همواره تو را برای مسئولین انجمن مثال می‌زدم که باید تو را الگو قرار دهند (البته بعد ها فهمیدم منظورش در گوسفند وار به رجوی اعتماد کردن بوده است)، از طرفی نیز همواره مورد نظر رجوی نیز بودم. که اساسا دیگر مایل به اظهار آن نیستم و حتی شرم دارم از بیان آن. در ملاقات عباس داوری با یاسر عرفات در بغداد حضور داشتم، در ملاقات مریم رجوی با یاسر عرفات در لندن حضور داشتم. شاید لازم باشد به یک مورد که هم تاریخ سازمان است و هم بیان نکاتی که در این راستا خواستم روشن کنم.

"در سال ۱۳۶۴ با محمد حیاتی از بغداد سوار هواپیما شدیم و صبح حدود ساعت ۹ یا ۱۰ صبح رسیدیم به اور سورواز، با علیرضا باباخانی و بقیه تیم حفاظت که تازه از تردد با مسعود رجوی برگشته بودند صحبت می کردیم که گفتند فلانی امروز یک ملاقات خیلی مهم داشتیم. بدون هیچ اشاره‌ای به آن. من هم گفتم حتما برادر رفته بوده ملاقات ملک حسین. که بچه‌ها شوکه شدند که از کجا فهمیدم. و این امر گزارش شده بود و در نشست دفتر سیاسی مطرح شده بود. فکر میکنم که قبل از هرچیز مشکل امنیتی بود که چگونه من میدانستم و... که محمد حیاتی از نشست دفتر سیاسی بیرون آمد و مرا صدا کرد. پرسید فلانی از کجا فهمیدی که امروز برادر با ملک حسین ملاقات داشته است. گفتم ساده است. اگر یادتان باشد هنگامیکه مسعود و مریم ازدواج کردند ملک حسین برای برادر یک دسته گل فرستاده بود. امروز هم که در هواپیما می‌آمدیم در روزنامه فایننشال تایمز خواندم که ملک حسین آمده است پاریس. خوب بنابراین یک ملاقات مهم برای سازمان میتواند این باشد. که دیگر این مسئله شده بود نقل مجلس دفتر سیاسی و... البته لازم به یاد آوری است که در ملاقات اول مسعود با ملک حسین داشته است هاشم عکاس رجوی تمام فیلم‌ها را خراب کرده بود بنابراین تماس گرفته بودند با هتل محل اقامت ملک حسین و ضمن گزارش مسئله خواسته بودند که برای عکس گرفتن دوباره بروند و او را ببینند تا عکس بگیرند که قبول کرده بود که یک ملاقات صبحانه داشته باشند و عکس بگیرند و ملاقات دوباره صورت گرفته بود.

زمانیکه در مناسبات رهبری قرار داشتم، حتی به محل استراحت مریم رجوی آزادانه تردد میکردم و حفاظت چسبیده و نزدیک نیز بودم حتی هنگامیکه دفتر مهدی ابریشمچی بودم محل کارمان در ساختمان سیفی بود که محل دفتر ما درست زیر اتاق رجوی بود. هر روز هم که رجوی با ابریشمچی کار داشت زنگ میزد و تماس میگرفت در ترددات بودیم حتی من فرزندان مسعود و مریم را نگهمیداشتم. به خانه مادر مریم رجوی که او بچه‌ها را رسیدگی میکرد. (البته بعد از محاکمه علی زرکش چون قبل از محاکمه او بچه‌ها نزد علی زرکش و مهین رضایی نگهداری میشدند). که در فرصت‌های بعدی به این امور نیز خواهم پرداخت. از طرفی نیز میدانستند که علی زرکش رابطه نزدیکی با من داشت و مرا جزء نفرات بالنده سازمان میدید و خلاصه هوای مرا داشت. البته من هم چه برای او و چه برای کسانی که فکر میکردم که صادقانه پای در مبارزه دارند احترامی بینهایت قائل بودم و در واقع باید بگویم که در حد خدا آنها را می‌پرستیدم که خودش را در اطاعت مطلق، انرژی گذاری و تلاش ۲۴ ساعته و با جان و دل نشان میداد. البته مانند هر انسان دیگری و بطور خاص خودم، منکر انبوه اشکالاتم نبوده و نیستم. تمامی مجاهدینی که در جریان انقلاب ایدئولوژیک و بطور خاص نشست اقرار اسفند ۱۳۶۳ از آن عبور کردند بدلیل خلوص خودشان بود و اینکه فکر نمی‌کردند کسی در این مسیر چنین مسائلی داشته باشد و یا آنگونه که بعد ها روشن شد طرح و برنامه‌هایی را بخواهد اجرا کند. اینرا نیز اضافه کنم که در این زمان من معاون مرکزیت بودم. اما از روز اول مسئولیتهایی که داشتم تماما در حد مرکزیت بود. یعنی از زمان تحویل مسئولیت انجمن دانشجویان مسلمان در خارج و رفتن به ترکیه و سپس پاکستان و سپس در منطقه تماما در این موضع کار

میکردم. بطور صد در صد در همه زمینه هایی که مسئولیت داشتم موفق بودم. از زاویه تشکیلاتی صرفاً عضویت فرایندی پنج ساله داشت. و سلسله مراتب تشکیلاتی به این ترتیب بود، عضو ساده، عضو شورایی، عضو مرکزیت نهاد، عضو مسئول نهاد، معاون مرکزیت، مرکزیت و دفتر سیاسی. در این زمان من مسئول پرسنلی ستاد مرکزی و دفتر مهدی ابریشمچی مسئول آن زمان ستاد مرکزی سازمان در بغداد بودم. ولی با مواجهه شدن با مقوله علی زرکش همه چیز برای من دگرگون شد.

مطالب فوق را جهت تعریف نگفتم که با بیان آن احساس تحقیر شدن داشتم ولی برای بیان حقایق در مورد سازمان بسیاری از ما باید این بها را بپردازیم. چون رجوی از اعتماد همه ما سوء استفاده کرده و بسیار از کارها را توسط افرادی مانند ما پیش برده است. بعد از تحویل نامه انتقادیم در مورد علی زرکش، صدایم کردند و گفتند که دو سه روز کارهایت را تحویل بده و برو نزد فرهاد الفت (منوچهر). من هم رفتم نزد او که در همان ساختمان سیفی مستقر بود. فرهاد الفت از زندانیان زمان شاه و از مجاهدین قدیمی سازمان بود که مسئول بخش آموزش سازمان بود. یک سری ویدئو داد دستم و گفت قرار شده بنشین و این ویدئوها را ببینی. من هم نشستم و یکی از ویدئوهایی که زندگی و مسیر مبارزاتی مرا تغییر داد را در کمال شوک نگاه کردم.

### جلسات محاکمه علی زرکش

حدود سه روزی داشتم نوار میدیدم، نوار مربوط بود به دو روز متفاوت از جلسه محاکمه، روز اول بدون حضور علی زرکش و با حضور تعداد محدودی از افراد تشکیل شده بود و روز دوم با حضور علی زرکش و تعداد بیشتری حتی نفرات غیر مرکزیت حضور داشتند که عمدتاً کسانی بودند که رابطه بسیار نزدیکی با علی زرکش داشتند. مانند خواهران و بردارانی که در نگهداری محمد پسر اشرف ربیعی به علی زرکش و مهین رضایی کمک میکردند، و یا تیم حفاظت علی زرکش بودند. در هر دو رئیس جلسه به اصطلاح مریم رجوی بود که مسعود رجوی در کنارش نشسته بود.

در حقیقت محاکمه علی زرکش انجام شده بود. او را در جلساتی با ترکیب دفتر سیاسی و احتمالاً بعضی از نفرات نزدیک مرکزیت و نه همه آنها. همانطور که این نوار را به هر کسی نشان نمیدادند و نه کسی اطلاع داشت. یعنی محاکمه در خفا کامل در حد ممکن صورت گرفته بود. اگر من انتقال تحقیر آمیز علی زرکش مانند یک زندانی در فرودگاه صدام بغداد را ندیده بودم لزوماً در جریان قرار نمیگرفتم. سناریویی که رجوی با آقای پرویز یعقوبی در سال ۱۳۶۳ اجرا کرده بود، با تجربه گیری از آن بطور کامل در مورد علی زرکش پیاده شده بود.

### نوار روز اول:

نکات بسیار مهمی که از نوارهای روز اول بدون حضور علی زرکش و برای تعدادی افراد محدود تشکیل شده بود و هیچگاه فراموش نمیکنم توضیحات مسعود رجوی و سپس اقدامات مریم رجوی بود.

مسعود رجوی توضیح داد که:

"در طی جمعبندهای انجام شده علی زرکش دفتر سیاسی را طی بحث های طولانی که با حضور خود مسعود رجوی نیز بوده است متقاعد نمود بود که مسئول شکست کامل سازمان مسعود رجوی است. علی زرکش در زمینه سیاسی به برجسته کردن امر رهبری انقلاب و تضاد کار کردن با خمینی بر سر رهبری انقلاب و اسلام و ... اشاره و آنرا بر خلاف منافع جنبش در کل و سازمان بطور خاص تحریک حاکمیت و جناح جنایتکار آن و دست آویز دادن به قتل و کشتار با تحریک عواطف نیروهای خودشان اشاره کرده و اضافه نموده بود که شاخص آن نیز موضع گیری علنی خمینی بعد از میتینگ امجدیه بوده است که آش جنگ رهبری آنقدر شور بوده که علناً خمینی گفت "پسره (با اشاره به رجوی) میگویند رهبر است" و مشخص بوده است که این امر مورد توجه مشاورین خمینی بوده و سر دادن شعار بدون ربط "خلق جهان بداند مسعود معلم ماست" در امجدیه آنرا به اوج خود رسانده بود. همچنین مثال بحث های تبیین در دانشگاه صنعتی شریف و در نتیجه کشاندن خمینی به بحث تلویزیونی تفسیر قرآن در مقابل از جمله موارد این جنگ رهبری طلبی بین ایندو مطرح کرده بود. علی زرکش در همین راستا و به همین دلیل ایراد و انتقاد کرده بود که این رهبری طلبی رجوی خود دلیل و ریشه مسئله جدی ای بود بنام عدم توان تنظیم یک رابطه درست با خمینی بعنوان

کسی که توده مردم او را به غلط اما در ماه میدیدند و چپ و راست زدن های سازمان در این رابطه. یک روز امام یک روز رهبر کبیر انقلاب ... و از سازمان در نظر خمینی یک یاغی ساخته بود. بنابراین جناح جنایتکار حاکمیت براحتی توانست علیرغم اعتماد اولیه ای که خمینی به مجاهدین داشت و از پاریس خواسته بود تا حفاظت خمینی را بر عهده بگیرند را نابود نموده و روی خمینی و آماده کردن او به دست زدن به کشتار کار کنند. و یا اعتماد حاکمیت به رجویها و برگزیدن برادر رجوی بعنوان سفیر ایران در مقر اروپایی بنفل از مسعود رجوی در لینک زیر را میتوان دید.

<http://www.mojahedin.org/pages/printNews.aspx?newsid=55146>

رجوی: "دکتر سنجابی که ریاست جبهه ملی را به عهده داشت چند بار پیام فرستاد و خواستار دیدار بود. ما برادرمان، شهید قهرمان علی زرکش (جانشین مسئول اول سازمان پس از به شهادت رسیدن موسی) را به دیدار ایشان فرستادیم. دکتر سنجابی وزیر خارجه بازرگان بود و او بود که برادرم کاظم را که در دهه ۱۳۳۰ شاگرد قدیمی خودش در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود، برای سفارت ایران در مقر اروپایی ملل متحد انتخاب و به بازرگان و خمینی معرفی کرد. سنجابی نخستین وزیر و شخصیت نامدار ملی بود که حتی قبل از انتخابات خیرگان، در فردای راهپیمایی یکصد هزار نفری مجاهدین برای مجاهد اسیر محمدرضا سعادت در اوایل ۱۳۵۸، به عنوان اعتراض دست از همکاری با دولت بازرگان کشید. من بعداً با سنجابی در خانه اش در شمال تهران دیدار کرده بودم و او نسبت به حمایت ما از مواضع ملی‌گرایانه و دموکراتیک، اطمینان داشت. قبل از آن هم برای حفاظت خود تفنگ کلاشینکف خواسته بود که تأمین کردیم."

همانگونه که در دنیای سیاست بسیار بسیار آشکار است این اقدام حاکمیت (خمینی) چه باز همانگونه که رجوی خودش صدها بار گفته، حرف رفسنجانی به گرفتن نقش رئیس جمهوری برای رجوی بیانگر آن است، چراغ سبزهایی بوده که به سازمان مجاهدین برای ورود به حاکمیت و در دست گرفتن تحولات کشور چشم را کور میکند. ولی رجوی تمامیت خواه حاضر به چیزی جز رهبری انقلاب نبود.

و با این تحلیل که غیر ممکن است خمینی بتواند مانند شاه کشتار کند. رهبری طلبی رجوی باعث شد که جنبش مردم ایران چند جانبه و در ابعادی گسترده از این زاویه ضربه بخورد. یعنی وقتی شما فرض دارید که خمینی نمیتواند کشتاری که شاه کرد بکند، بنابراین بسیار بازر و بی پروا تر و چپ روانه تر پیش میروی، گاردت بیشتر باز است، به تهدیدات کم بها میدهی، ... در صورتیکه علی زرکش البته اضافه کرده بود که از طرف دیگر ما که میتوانستیم بعنوان یک کاتالیزور بین خمینی و نیروهای چپ عمل کنیم و حتی جلو کشتار آنها را بگیریم خودمان باعث تشویق و دامن زدن بدان شدیم.

در ابعاد تبلیغی نیز اشاره به مملو بودن نشریه های سازمان از واژه هایی مانند مرجع و واپسگرا، عقب مانده و ... خواندن حاکمیت با رهبری خمینی و منکوب و تحقیر آمیز برخورد کردن با آن و نه تلاش برای شناخت و هدایت و تغییر بسمت بهتر و متری تر. طوری که باردیگر صدای خمینی بر سر این رفتار رجوی و سیاستهایش در آمد که ما را مرجع میخواند. و بنابراین فاصله سازمان با توده ها دقیقاً به فاصله مرجع خواندن ما و در ماه دیدن مردم بود. و این دقیقاً شاخص سکناریسم ما بوده است که با شرایط و ذهنیات توده ها هیچ کاری نداشتیم. طوریکه آقای رجوی کماکان در همان توهم (که در حال حاضر به مالخولیای رهبری طلبی تبدیل شده است) هنر خود را از ماه به چاه کشیدن خمینی میداند.

در همین راستا علی زرکش اشاره کرده بود به پیشنهاد هاشمی رفسنجانی به مسعود رجوی برای رئیس جمهور شدن که بعد ها نیز خود رجوی با آه و حسرت بسیار چه در نشستهای خصوصی و چه در جلسات عمومی تکرار میکرد که گفته بود "آقای رجوی چرا تا شما هستید ما باید برای رئیس جمهور برویم سراغ دیگران" که منظورش طیف معروف به لیبرالهای خارجه نشین بودند. محور عمده بعدی انتقاد علی زرکش به موضوع شروع مبارزه مسلحانه و اینکه یک اقدام و خطای عصبی و جدای از توده ها که دقیقاً در راستای همان عدم توان تنظیم سیاستهای سازمان با واقعیات جامعه و خواست توده ها دانسته بود. و عملاً جنگی نا برابر را به کل جنبش و نه تنها سازمان مجاهدین تحمیل نموده بود. بالاترین شاخص غلط و چپ روانه بودن و سکناریسم سازمان، توان رژیم برای سرکوب مطلق علیرغم غافلگیر شدن نظامی و دست در آتش جنگ داشتن بود. که قطعاً با تکیه به توده و پایه

اجتماعیش توانست کل جنبش مردم ایران را نابود کند. حتی علی زرکش به انتقاد و ایراد آقای پرویز یعقوبی قبل از سی خرداد در رابطه با اطلاعیه سیاسی نظامی شماره ۲۵ سازمان و محمد رضا سعادت‌ی در همین رابطه اشاره جدی کرده بود. که او در زندان توانسته بود در فرصتی که پیدا کرده بود تا بتوان مسائل را خارج از هیاهوی موجود بررسی کند بجد بدان اشاره کرده بود. در زیر وصیت نامه محمدرضا سعادت‌ی را بخوانید که تماماً و در جای جای آن به حرکتهای عصبی و چپ روانه و رهبری طلبی و غیر مسئولانه ... رجوی اشاره دارد.

متن وصیت‌نامه اینجانب سیدمحمدرضا سعادت‌ی به مادر مجاهد، مادر رضایی‌های شهید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

مادر والای مجاهد! فرزند مجاهد تو در آخرین لحظات حیاتش حرف‌های درونی‌اش را از طریق تو می‌خواهد به خواهران و برادران مجاهدش برساند، آرزو می‌کنم که با این عمل در پیشگاه خدا و خلق سرافکننده نباشم. روی سخن من به سوی خواهران و برادران مجاهدی است که با آرمان‌های والای توحیدی آرزوهای پر شکوهی را دارند، بخصوص روی سخن من با کسانی است که اکنون مسئولیت رهبری سازمان را بر دوش می‌کشند و در مرکزیت آن نشسته‌اند. برادران! من در شرایطی به سوی مرگ گام برمی‌دارم که نتوانستم مواضع جدید سازمان را درک کنم و نسبت به آن اقتناع نشدم، من شاید از پیش چنین خطری را احساس کرده بودم ولی اکنون در این آخرین لحظات خطر را بسیار جدی و ملموس می‌بینم. من به هیچ وجه نتوانستم خود را قانع کنم که چنین خطری را ناگفته گذارم و از این نظر خود را مسئول احساس می‌کنم. برادران! من هم خودم را در اتخاذ مواضع جدید مسئول می‌دانم، هر چند که در زندان و به دور از تمامی بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌ها بودم، لیکن من به عنوان یک عضو که قدرت درک و تشخیص سیاسی، استراتژیک داشت و می‌توانست حداقل اظهار نظر کند در رابطه با سازمان حضور و وجود داشتم.

برادران! ما با مواضع جدید مرزهای سیاسی - استراتژیک خودمان را با تمایلات بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یک طرف و مواضع اپورتونیسیم چپ از طرف دیگر کاملاً مخدوش کرده‌ایم، همان مرزهایی که ضامن حفظ و بقای سازمانی در ابعاد توحیدی‌اش بود، حتماً می‌گویید که من در زندان بودم و از کم و کیف مسائل جامعه اطلاعی ندارم، این درست است ولی قبول کنید که مسائل جامعه آن قدر پوشیده نیست و من هم آنقدر بیگانه نبوده‌ام.

برادران! من بارها و بارها در رابطه با مواضع جدید سازمان گریستم و هم اینک هم در وضع شدیدترین تأثرات عاطفی این مطالب را می‌نویسم. برادران! ما چه جبهه‌ای را گشوده‌ایم و قدم در چه صحنه‌ای گذاشته‌ایم؟ چه شد که آن همه تحمل و شکیبایی انقلابی خود را از دست دادیم، همان شکیبایی که با آن ویژگی خاص توحیدی را در این مرحله می‌داد. برادران! ما در دامی که امپریالیست‌ها برایمان چیده بودند گرفتار شدیم، ما گام در صحنه‌ای گذاشته‌ایم که در آن صحنه تقابل هیچ کدام از طرفین دعوا از آن پیروز بیرون نخواهند آمد، بلکه امپریالیست‌ها و مزدوران داخلی آن‌ها هستند که کرکس‌وار بر بالای صحنه پرواز می‌کنند و انتظار روزی را می‌کشند تا فرود آیند و با به راه انداختن حمام خون (از نوع اندونزی) دیکتاتوری وحشتناکی را حاکم گردانند و هزاران نفر را از طرفین به جوخه اعدام بپارند. برادران! ما به سهم خود در گشودن این صحنه که زمینه‌های روانی تحقق چنین کودتایی را فراهم می‌کند مسئولیم، شاید مطرح کنید که این ما نبودیم که این صحنه را گشودیم بلکه بر ما تحمیل گشت. ولی برادران ما هم به عنوان یک طرف دعوا می‌توانیم و می‌توانستیم از زیر بار این تحمیل خارج شویم کما اینکه تاکنون چنین بود، برادران عزیز! گاه لازم است

که حتی از حقوق اساسی خود در رابطه با منافع تمامی خلق صرفنظر نمود. علی (ع) شیر میدان جنگ از حق خود ۲۵ سال صرف نظر نمود و شمشیر نکشید، با توجه به اینکه می‌دانست که اگر بیرون می‌آمد و فریاد حق طلبانه سر می‌داد صدها و هزاران جوان سلحشور و جنگجوی عرب به دور او حلقه می‌زدند. برادران! حتماً عنوان می‌کنید که از درون سیستم حاکم بالاخره امثال سادات‌ها در آینده نزدیک بیرون خواهند آمد ولی چه دلیلی دارد که امروز ما در مقابل ناصر موضع‌گیری کنیم، آیا وظیفه انقلابی حکم نمی‌کند که ناصر را تقویت نمود؟ **برادران! ما دفاع از لیبرال‌ها را در عمل مطلق کردیم و بالاخره در نهایت در این دام افتادیم، من هر چه که این جبهه و قطب‌بندی را جستجو کردم و برای آن عمق طبقاتی نیافتیم، برای آن نتوانستیم مرز بین خلق و امپریالیسم را ترسیم کنیم. برادران! در ویتنام، در کامبوج، در الجزایر، در کوبا و... در نیکاراگوئه نیروهای انقلابی با اتکاء به تمامی خلق در یک طرف قرار داشتند و**

امپریالیست‌ها، سرمایه‌داران وابسته، فئودالیسم و اشراف، مزدوران داخلی در طرف دیگر واقع شده بودند. ولی برادران! ما در این صحنه چه قطب‌بندی را در روبروی خود داریم؟ و با چه منطقی خود را راضی کنیم؟ من هر چه فکر کردم نتوانستم خودم را راضی کنم که عمق این صحنه نبرد بین خلق و امپریالیسم را نشان می‌دهد. من در عمق صحنه دست‌های پلید و آن‌ها را می‌بینم که از آغاز پیروزی انقلاب کبیر نیروها به ویژه سازمان مجاهدین با حاکمیت بود.



برادران عزیزم! من شما را به فکر و اندیشه کامل توصیه می‌کنم، من هیچ آرزو ندارم که مرگم عاملی جهت رشد خشونت‌ها گردد، بلکه در این آرزویم که حال که حیاتم در ایجاد فضایی صلح‌آمیز و محبت‌گونه نقش داشته است، مرگم بتواند روح وحدت و صلح را در جامعه گسترش دهد، یعنی همان روحی که دشمنان ما یعنی امپریالیست‌ها سخت از آن وحشت دارند. **برادران! ما به حساب کدام نیروی اجتماعی یا بدین صحنه گذاشته‌ایم؟ مطمئن باشید که کارگران و دهقانان به هیچ وجه از هیچ کدام از طرفین دعوا حمایت فعال مادی و معنوی نخواهند کرد و اساساً از صحنه سیاسی جامعه دور شده موضع منفعل خواهند گرفت، همان چیزی را که لاشخورها در انتظار آندند. برادران! شما از دیکتاتوری و خفقان وحشت دارید، کدام دیکتاتوری؟ برادران! دیکتاتوری یا می‌باید بر بنیادهای فئودالی استوار باشد که در ایران چنین نهادهایی وجود ندارد و یا بر اقتصاد کمپرادوری که این هم موجودیتی در سیستم حاکم ندارد، حتماً دیکتاتوری از نوع سرمایه‌داری دولتی مانند مصر و عراق و... را نام می‌برید.**

برادران! ما می‌توانیم در کنار سرمایه‌داری دولتی بر علیه امپریالیست‌ها باشیم، گو اینکه در این مسأله که نظام اقتصادی حاکم به سوی سرمایه‌داری دولتی می‌رود هنوز حرف است. برادران! فراموش نشود که ایران همواره در یک صد سال اخیر کانون تحولات انقلابی در منطقه خاورمیانه بوده، ایران مهد تشیع سرخ است و از یک فرهنگ انقلابی قوی برخوردار است. از طرف دیگر برادران! شرایط و اوضاع و احوال بین‌المللی اجازه شکل‌گیری چنان استبدادی را که عمدتاً بورژوازی آن را تبلیغ می‌کند و ترس و وحشت از آن را دامن می‌زند نخواهد داد. من فکر می‌کنم که ما هنوز اسیر چنگ مسائلی هستیم که در زندان با آن روبرو بودیم و از سر گذراندیم، ما به طور خود به خودی به رشد خصومت‌ها و کینه‌های شکل گرفته در داخل زندان کمک کردیم و در نهایت حتی تا مرز یک قطب‌بندی پیش بردیم، در صورتی که شرایط کنونی مبین شرایط بعد از انقلاب، بنیاداً با شرایط زندان تفاوت داشت. برادران! بورژوازی از یک طرف و اپورتونیسیم چپ از طرف دیگر چنان جو تبلیغاتی را فراهم کردند که ما را به دنبال خودشان کشاندند، به طوری که مجبور شدیم که از خود در مقابل اپورتونیسیم چپ دفاع کنیم که ما «ماهی‌گیر» نیستیم و «انقلابی» هستیم، ما موضع قطعاً در قبال اپورتونیسیم چپ نگرفتیم، ما در قبال ماجراجویی‌های آن‌ها پاسخ قاطع ندادیم. برادران! من فکر می‌کنم

که خط اصولی و صحیح دفاع و تقویت مواضع ضد امپریالیستی رژیم حاکم است و مقابله و تضعیف آن در این مواضع اپورتونیسیم چپ است. ما از ابتدا چنین اصولی را تبلیغ می کردیم و نیروها را دعوت می کردیم که دست از چپ روی و ماجراجویی بردارند و مواضع ضد امپریالیستی رژیم حاکم را تقویت کنند و حتی در گنبد توصیه می کنیم که تمامی دفاتر خود را تعطیل کنند. ولی خودمان به طور خود به خودی و تحت تأثیر جو فشار تبلیغاتی حاصل از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یک طرف و اپورتونیسیم چپ از



طرف دیگر این اصول را نادیده گرفتیم. برادران! خصائل ضد امپریالیستی را که ما نبود، چرا که خود بهتر می دانستیم که ندارند، این خصائل را ما در جناح دیگر این خصائل را هنوز مشاهده می کنم و آن را

برای رژیم ترسیم می کردیم از آن جناح لیبرال ما لیبرال ها هیچ توان درک امپریالیسم و خطر آن را جستجو می کردیم. برادران! خیلی صریح بگویم من

به شدت قابل تقویت می بینم. برادران عزیزم! ما احتیاج به یک تجدیدنظر اساسی در خط مشیمان داریم، ما با نیرویی که در سطح جامعه در اختیار داریم می توانیم با چرخشی اصولی و تاریخی فضای تیره و دشمن شاد کن میهنمان را دگرگون کنیم و آن را به محیطی سرشار از تلاش، سازندگی و محبت تبدیل نماییم.

**برادران! تاریخ در مورد ما قضاوت خواهد کرد مبدا که فردای تاریخ سهمی از مسئولیت شکست ها را بر دوش بکشیم.** عزیزان! ما یک بار دچار غرور سازمانی شده ایم و نتیجه تلخ آن را نیز چشیده ایم. مبدا که دوباره دچار همان غرور سازمانی شده باشیم، من فکر می کنم که این غرور فعلاً وجود دارد. برادران! فکر کنیم به سرنوشت خلق، به سرنوشت انقلاب و به سرنوشت مکتبمان اسلام، مبدا که این غرور ما را به دام خود کشانده است. برادران من! از قبول شکست و پذیرش خطا و اشتباه نباید هراسید، برادران به جای اینکه به منافع کوتاه مدت سیاسی اندیشید، باید تاریخی اندیشید و یا بهتر بگویم باید تفکری توحیدی داشت. هیچ مهم نیست که ما در حرکت های سیاسی مان شکست و عقب نشینی را بپذیریم در مقابل توده ها غرور هیچ معنی و مفهومی ندارد، باید خلوص داشت. برادران! من فکر می کنم که ما فریب این حمایت های صوری و لفظی قشری از جامعه را خورده ایم، حمایتی که قبل از اینکه عمق انقلابی و توحیدی داشته باشد عکس العمل عاطفی ناشی از گرایشات غیرانقلابی و طبقاتی قشر حمایت کننده است. برادران! مرا می بخشید که چنین بی پروا می گویم شاید بگویید که «سید» بالاخره با این وصیتش به ما ضربه زد، ممکن است که این وصیت باعث شود تا از نظر سیاسی شما حداقل مورد سؤال واقع شوید. ولی من با ایمان و اعتقاد و به حقانیت جهان بینی توحیدی و پیروزی نهایی آن حساب تمامی این مسائل را هم کرده ام، و از نظر من هیچ مهم نیست که در ظاهر این وصیت نامه به سازمان ضربه سیاسی بزند. ولی من این ضربه را هشدار دهنده می دانم و آرزو دارم که برادران عزیزم را به ویژه برادرانی که در مرکزیت سازمان قرار گرفته اند به فکر وا دارد.

برادران! من می توانستم قبل از صدور حکم اعدام با عنوان کردن نقطه نظراتم به طور رسمی خود را از مرگ برهانم ولی من مرگ را انتخاب کردم تا مبدا فکر شود که این نقطه نظرات برای تمایلات شرک آلود ترس از مرگ است. من مرگ را با اشتیاق پذیرفتم و شاید چند ساعتی به آن نمانده است که من خودم را شهید در مسیر توطئه های امپریالیست ها می دانم و من هیچ فردی را در این مورد مسئول نمی دانم و انتقام خون من جز از جهانخواران و مزدوران داخلی آن ها پس گرفتی نیست. باز در اینجا تکرار می کنم به هیچ وجه آرزو ندارم که مرگ من عاملی در جهت رشد و گسترش خشونت ها گردد، بلکه آرزوی قلبی من این است که این مرگ دریچه ها را به سوی وحدت و الفت بگشاید. برادران عزیزم! در پایان این وصیت مجبورم نظرم را خیلی صریح و روشن در مورد امام خمینی مطرح کنم. برادران! امام خمینی



در شرایط کنونی تاریخ میهن عزیزمان مظهر خشم توده‌های محروم ایران و حتی منطقه علیه غارتگری‌ها و جنایات جهانخواران است. برادران! چرا این خشم را برای خود و برای توده‌ها طلب نکنیم، آن‌ها به شدت از این خشم انقلابی وحشت نیروهایی که برای امپریالیست سفره پهن بین ببرند و یا ضعیف کنند. برادران! ما است بین یک سازمان انقلابی و مردمی با نیروهای لیبرال، نباید دچار همان غرور و عواطفی بشویم که تمایلات لیبرالی در داخل جامعه تبلیغ می‌کند. برادران مجاهد! من در این آخرین لحظات شما را به فکر و صبر توصیه می‌کنم به فکری عمیق، تاریخی و توحیدی، صبری عمیق تاریخی و توحیدی. سلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقبی الدار. با درود به تمامی شهدای به خون خفته خلق و با درود به خلق قهرمانان.



زنده باد اسلام، مرگ بر امپریالیست‌ها

زندادان اوین، ساعت ۶:۱۰ بعد از ظهر یکشنبه، ۴ مرداد ۱۳۶۰، سیدمحمدرضا سعادتی)))

سرانجام محمد رضا سعادتی در ششم مرداد ۱۳۶۰ در همان روزی که مسعود رجوی از ایران فرار کرد و به پاریس رفت در زندان اوین بدست دژخیمان رژیم و با توطئه لاجوردی سر دژخیم اوین اعدام شد.

### قبول مسئولیت شکست سازمان و جنبش توسط مسعود رجوی و پاتک رجوی بکمک مریم عضدانلو

در اینجا بحث بقدری محکم و بدون شکاف بوده است که نه تنها همه دفتر سیاسی مجبور به قبول آن میشوند که خود رجوی اضافه کرد:

**" به علی زرکش گفتیم که حق با توست خوب با این حساب شما بیا و سکان را بدست بگیر."**

این عین گفته رجوی است در نوار ویدئویی جلسه روز اول محاکمه که از نشست جمعبندی سازمان نقل می‌کرد. اما این مسئله و پذیرش مسئولیت نابودی سازمان و جنبش و قبول عدم صلاحیت نقطه مسئول اولی و ... در حضور بقیه دفتر سیاسی بوده که عملاً هیچ جای اما و اگر چه بدلیل استدلالهای درست و چه بدلیل نتایج حاصله از کارکردهای مسعود رجوی در موضع رهبری سازمان بوده. اما نظر علی زرکش این بوده است که بدلیل منافع سازمان در سطح داخلی و بین المللی شاید بهتر باشد که ما مسعود را به زیر نکشیم که این خود مستلزم بیان دلایل آن و در نتیجه قبول شکست و خطای ما و تبرئه رژیم ضد بشری میشود. بلکه خواست و پیشنهاد علی زرکش این بوده که مسعود رجوی کماکان سخنگوی سازمان باقی بماند ولی نقش کلیدی مانند گذشته نداشته باشد. و تصمیمات از این به بعد جمعی گرفته شود. در واقع اختیارات او کاملاً گرفته شود. سنت جمعبندی و انتقاد در سازمان اینگونه بود که بعد از جمعبندی و انتقادات خطی، افراد نیز به نوبه خود هر انتقادی به دیگری و یا به خود داشتند را مطرح میکردند.

در این قسمت از جمعبندی طبق آنچه مسعود در گزارشش از جمعبندی مطرح کرد این بوده که "مریم به علی زرکش انتقاد میکند که تو چرا ایران را ترک کردی و آن بدون اجازه مسعود بوده است. بنابراین از صحنه فرار کرده ای." بعد نیز مطرح میکنند که تو قصد داشتی این فرار خودت را با مسئول جلوه دادن رجوی بیوشانی و او را در مواضع پوشالی قرار داده خود امور را بدست بگیری. همین امر را مسعود رجوی نیز پشتیبانی کرده و صحنه را بر میگردانند. که تو باید حتی اگر قرار بود که همگی شهید شوید در همانجا میماندی و خارج نمیشدی. بنابراین خیانت اول تو این بوده است. خیانت بعدی علی زرکش این بوده که بدلیل آمدن مریم

به جایگاه جانشینی مسئول اولی سازمان علی زرکش در ضدیت با عنصر زن میخواست که زیر پای مسعود را خالی کند. و او را به مواضع پوشالی بکشاند و خودش قدرت را قبضه کند.

علی زرکش در مقابل اتهامات وارده مطرح میکند که امکان ماندن نبود و موضوع ترس را نیز رد میکند و بیان میکند که با نابودی فرمانده جانشین دوم (علی زرکش) کل جنبش بطور مضاعف دچار ضربه روحی روانی منفی شده و رژیم به پیروزیهای بیشتری دست میابد. با این آتو مسعود دیگر ول کن نبوده و مطرح میکند که تو که ترسیده بودی چرا تا بحال نگفتی چرا در این مواضع کار کردی ... و همه تقصیرها را به گردن علی زرکش میاندازند. استدلال مسعود و مریم این بود که موسی نیز میدانست که امکان دارد شهید شود ولی ماند. یعنی اینگونه وانمود شد که علی زرکش میدانسته ترسیده مطرح نکرده ولی مسعود که جنبش را به نابودی کشیده تازه حالا فهمیده است پس بی گناه است؟؟!!

واقعیت این است که شرایط تصمیم گیری به ماندن موسی و شرایطی که علی زرکش در آن قرار داشتند در فوق بخوبی توضیح داده شد. یعنی در زمان موسی خیابانی رژیم در تدافع مطلق و زیر ضرب قرارداداشت و در صورتیکه در زمان علی زرکش رژیم بطور مطلق در تهاجم بود، پایگاهها را زده بود، تمامی کشور را تحت کنترل داشت، در ادامه حتی به کردستان و پاکستان هم لشکر کشی کرد. طوری که تمامی پایگاههای سازمان و جنبش را در کردستان و پاکستان جارو کرد.

در مورد مریم رجوی نیز، روز دوم که علی زرکش هم حضور داشت مرتب قسم آیه میخورد که چگونه ممکن است که او با حضور مریم رجوی تضاد داشته باشد و یادم هست که حتی قسم نیز خورد. ولی رجوی مطلقا و لکن نبود چون او که برای رهبری در جنگ باخمینی همه جنبش و هزاران هزار نفر را قربانی کرده بود قطعا از علی زرکش نمیگذشت.

با این مقدمه چینی و توضیحات و جا انداختن این مطلب که مسعود پاک و پاکیزه همه انتقادات را پذیرفته و حتی خواستار کنار رفتن بوده است ولی علی زرکش که ترسیده بوده پنهان کرده است و خیانتکار و ... است. مهمتر اینکه به جمع نشست روز اول گزارش کردند که او خودش پذیرفته خیانت کار است. بعد هم از جمع خواست که وقتی با او روبرو شدید نباید برخورد بد بکنید و در اوج دجالگری به اصطلاح از او دفاع میکرد که مریم میگفت نه او حق تو را خورده است باید بگذاری بچه ها موضعشان را بگیرند و بازار گرمی میکرد. و حسابی علیه علی زرکش جو ساخته شده بود.

در ادامه از همه کسانی که در نشست بودند میخواستند که علیه علی زرکش موضع بگیرند. و در غیاب او اگر فاکتی هست بگویند و در واقع برای اتهاماتی که به او زده اند از جمع شهادت و استشهاد میخواست، که افرادی مانند محسن عباسی که محافظ علی زرکش در فاز نظامی در داخل بود شروع کرد به بیان اینکه، "علی زرکش خیلی حواسش به خودش بوده است، و مرا که در تیم حفاظت موسی خیابانی بودم را آورد به تیم حفاظت خودش." مریم رجوی این حرف را بهانه قرارداد و گفت که پس مسئولیت شهادت موسی خیابانی به گردن علی زرکش است و عطف به علاقه مجاهدین به موسی و اشرف جوی جدی علیه علی زرکش که حضور هم نداشت ساخت. دیگران نیز هر کس نکته ای میگفت یکی هم گفت که یکبار که به پایگاه حمله شده بود و یا مشکوک به شناسای پایگاه بوده اند و میخواستند اند علی زرکش را جابجا کنند گفت احساس کردم که ترسیده است؟! البته هر دو تاکید میکردند که نمیدانیم شاید اینطور باشد. و هر بار مریم رجوی بود که مهر تأیید بر هر فاکتی میگذاشت و مسعود میگفت مطمئن هستید؟

راستش من خودم که در آن زمان توان تجزیه و تحلیل چندانی نداشتم بر اثر جو سازی که در دو نشست شده بود، طی گزارشی به مسعود رجوی نوشتم که "تو خدایی که آمدی و قبول کردی که کنار بروی بعد هم در مقابل تهاجمات مریم رجوی از علی زرکش دفاع میکردی..."

### روز دوم نوار محاکمه علی زرکش

روز دوم نوار بعد از مقدمه ای که مسعود از موضع به اصطلاح مدافع و مریم رجوی از موضع مهاجم به علی زرکش بیان شد علی زرکش را وارد سالن کردند.

قبل از ورود به جلسه مسعود طبق معمول نقش پیامبر گونه را بازی کرد که کسی حرف زشتی نزند و ... و مریم عضدانلو که به مسعود معترض شد که تو نمیگذاری بچه ها موضع خودشان را بگیرند. این حرف یعنی ای مجاهدین ... دور قاب چین بتازید. اینها تماما روشهایی بود که بعد ها بطور روزانه در تمامی نشستها باب شده بود که اولین قربانیان آن پرویز یعقوبی و علی زرکش بودند. اگر همان مجاهدین میدانستند که با اینکار چاهی کنده میشود که خود قربانیان سقوط در آن خواهند بود شاید اینطور برخورد نمیکردند. مسعود در این لحظه اعلام کرد که علی زرکش بدلیل خیانتهایی که کرده به اعدام محکوم شده است. که حضار کف زدند. در همین موقع علی زرکش را وارد سالن کردند او که فکر میکرد بخاطر ورود او به سالن کف زده اند با ناراحتی گفت کف نزنید. علی زرکشی که میدیدی مانند این بود که وی را از زیر خروارها خاک بیرون کشیده اند. حسایی داغان بود. انگشتش را هم بریده بود. بدلیل اینکه نسبت به اتهاماتی که به او زده بودند معترض بوده. ضمن اینکه نسبت به موضوع ترس که تنها بهانه ای بود تا او را بزیر بکشند اعتراض کرده باشد.

بعد از این قضیه مسعود از کسانی که حضور داشتند خواست که فاکت‌های را بگویند. قضیه آنقدر شور شده بود که یکی از نفراتی که با همسرش کمک کار علی زرکش و مهین رضایی برای نگهداری مصطفی رجوی پسر اشرف و مسعود رجوی بودند بلند شد و شروع کرد به گفتن اینکه فلان روز مصطفی (پسر رجوی) از نهار خوشش نیامد و نهار نخورد و فاکت‌هایی از این قرار. یکی میگفت که رادیو گوش میکرد است یکی گفت روزنامه های حزب توده را میخوانده، و رضا درودی هم میگفت که طبق ضوابط اگر خانه ای مورد مشکوک داشت باید سریع تخلیه میشد ولی در مواردی علی زرکش از تخلیه پایگاهش جلو گیری کرده است. هر جا هم که فاکت‌ها بسیار آبی بود و یا علی زرکش قصد پاسخ دادن داشت، رجوی خودش به میدان آمده تکرار میکرد که چرا بدون اجازه من کشور را در سال ۱۳۶۱ ترک کردی و باز علی جواب میداد امکان ماندن نبود. فاکت‌های متناقض که البته برای رجویها فرقی نمیکرد مهم این بود که در نشستهای قبلی علی زرکش را کمر شکن کرده بودند و این شو بیشتر به پیامبر بازی مسعود رجوی، شاخ و شانه کشیدن مریم عضدانلو و جانداختن اینکه این مریم بود که از رجوی دفاع کرد و طرح موضوع محاکمه علی زرکش در جمع محدود بمنظور صحنه سازی جهت اعلام اینکه هیچ کس مخالف نبوده است برگزار میشد. در صورتیکه مطلقا اجازه نمیدادند که علی زرکش مباحث اصلی را مطرح کند.

### اتهاماتی که به علی زرکش وارد کرده بودند:

- 1- مانع پیشرفت خطوط بوده و آنرا بصورت اخلال جدی در پیشرفت کار دفتر سیاسی ایجاد میکرده است.
  - 2- تلاش بمنظور خالی کردن زیر پای مسعود و فرمایشی کردن جایگاه او و بدست گرفتن رهبری سازمان.
  - 3- علی زرکش ضد انقلاب ایدئولوژیک بوده که با وارد شدن مریم پاک رهایی، رجس زمانه کشف و خنثی شده است.
- آنچه مسلم است بحثهای جمع‌بندی و نتیجه گیریهای شکست و نابودی جنبش و... که طی شاید چند ماه بحثهای طولانی در دفتر سیاسی، متکی به هزاران صفحه گزارش و اطلاعات بدست آمده و هزاران ساعت بحث که نتیجه اش قبول عدم صلاحیت رجوی به تصدیق خودش انجامید در مقایسه با گزارشی که ما در جریان آن از زبان خود رجوی طی چند ساعت آنهم با رعایت همه جوانب قضیه قرار گرفته بودیم بعلاوه چند فاکت زورکی که مسعود از کسانی که در کنار علی زرکش بودند با جو سازی علیه علی زرکش گرفته بود کجا، تا بشود قضاوتی درست یا اساسا قضاوتی در محکومیت علی زرکش کرد.

بعد از این نوار تمامی سیستم من بهم ریخته بود. و احساس سرخوردگی عجیبی میکردم. من با علی زرکش نزدیک بودم و هر زمان که مرا میدید رابطه نزدیکی برقرار میکرد برایم خیلی سخت بود که به این فلاکت او را کشانده بودند. که آمدند و گفتند که تو میشوی مسئول امور علی زرکش.

علی زرکش بعد از ورود به بغداد در یک خانه یک طبقه در نزدیکی تئاتر شهر بغداد مستقر شده بود. حقیقت این است که هیچ محافظ و ... نیز نداشت. من روزانه به نزد او میرفتم و برایش غذا میبردم و اگر نیازی داشت برایش تهیه میکردم و گزارشاتش را میگرفتم. تلفن مرا هم داشت هر وقت کاری داشت زنگ میزد. و از این به بعد زمانهای بیشتری در کنار او بودم.

هرگاه که همدیگر را میدیدیم سوال میکرد چه خبر من ابتدا زیاد راه نمیدادم که حرفی بزند و او را همان رجس و خیانتکار میدیدم ولی واقعیت این بود که هر چه با او بیشتر میبودم هیچ نشانی غیر از همان مجاهد خلقی که همواره دیده بودم نبود. اوایل حتی میترسیدم که با او صحبت کنم. ترسی که ناشی از اتوریته تشکیلات بود. کم کم سر حرفها باز شد. او برایم تعریف کرد که چگونه همسرش مهین رضایی را علیه او تحریک کرده اند. و یکطرفه او منکوب و محاکمه و حکم اعدام را برایش گفته اند.

طوری که مهین رضایی را به آنجا کشانده اند که خواستار طلاق از علی زرکش شده است. بعد طبق سناریوی همیشگی رجوی (اینکار روش جاری اوست) باز در موضع پیامبر وارد شده و به مهین گفته بود که دستور است که با او زندگی کنی. علی زرکش میگفت این بالاترین توهین و تحقیری است که میتوان به کسی روا داشت. از آنجا که علی زرکش داماد مادر رضایی ها بود رجوی بسیار با دقت با این موضوع برخورد میکرد. من روزانه مهین را میدیدم که بسیار آشفته بود. همین مسئله باعث شده بود که روابط بین علی و مهین رضایی بشدت دچار بحران شود. در صورتیکه اگر حرف رجویها در مورد علی زرکش درست بود، کسی که باید جواب مهین را میداد مسعود رجوی بود که او را به عقد علی زرکش در آورده بود. همینطور جواب مادر رضای ها را.

مواردی هم بود که وقتی احساس میکردم حالش خیلی بد است چون تاکتیکی که مسعود بکار میبرد این بود که اولاً روی مهین رضایی همسرش با تخریب علی زرکش و خائن، ضد انقلاب، رجس ... خواندن او کار میکردند. طوری که گزارشات مهین حاکی از این بود که زندگی برای مهین بسیار تلخ و ملال آور شده است. مسعود رجوی نیز در گزارش روز اول نوار محاکمه علی زرکش بدان اشاره کرده بود. مرتب نیز گزارش مینوشت و میداد و من میبردم. اگر علی و مهین را در این روزها میدیدی مانند زندانیان زیر شکنجه بودند. مهین رضایی که همه مسئولیتهای او را گرفته بودند و فقط میباید در کنار علی زرکش باشد، میتوانست از محل بازداشت علی زرکش خارج شود و بیاید به سیفی و جلال زاده و... ولی علی زرکش ترددی به خارج نباید میکرد. غیر از من نیز هیچ ارتباطی نداشتند. مهین وقتی میآمد به سیفی در طبقه اول زیر طبقه استقرار مسعود و مریم رجوی، عملاً آنقدر بهم ریخته و آشفته بود که هیچ کاری نمیتوانست بکند. هر طبقه پایگاه سیفی (محل استقرار مسعود رجوی) واحدهای مختلفی داشت که هر واحد دو اتاق و یک هال و یک آشپزخانه کوچک داشتند. مهین میرفت توی یکی از اتاقها و روی زمین دراز میکشید. من چندین بار که وارد اتاق شده بودم او را در حال استراحت کف اتاق که معمولا روسریش را نیز بر میداشت دیده بودم. محل بازداشت علی زرکش ساختمانی بسیار کهنه یک طبقه (همکف و طبقه اول) تنها یک تلویزیون داشت که آنهم برنامه های عربی عراق را پخش میکرد و هیچ کار نبود که بتوانند بکنند. به همین دلیل برای مهین نیز تحمل این شرایط بعلاوه گرمای شدید بغداد بسیار دشوار بود. و این همان چیزی بود که مسعود رجوی میخواست. چون علی زرکش را مسئول شرایط او معرفی کرده بودند.

### درد دل‌های علی زرکش

بعدها که نزدیکتر شده بودیم توانستم سوال کنم، مشکل مبارزه مسلحانه چیه که با آن مخالفت کردی؟ او نیم نگاهی به من کرد و گفت "اولاً من اولین کسی نبوده ام که این حرف را زده ام. قبل از من سیکو (منظورش محمد رضا سعادت بود) در نامه اش از زندان زده بود. همچنین پرویز یعقوبی دقیقاً همین حرف و ایراد را وارد کرده بودند که اون بلا را سرش آوردند. من بعد از به چشم دیدن همه شکستها و تجربه تلخ و شهادت هزاران تن و بن بستهای سریالی این حرف را زده ام. کسانی که قبل از من این حرف را

زده اند نیز مسئولین و از کادرهای اولیه سازمان بوده اند بطور خاص پرویز یعقوبی." و بعد شروع کرد یکی یکی خطوط نظامی مطرح شده و شکستهایی که نصیب سازمان کرده بود برشمردن که همه حرکات سازمان با تکیه به هواداران خودمان ولی کاملاً سکتاریستی و جدای از توده مردم بوده است. عمده مشکل را عدم توان اتخاذ موضع مناسب و تنظیم غلط مسعود با رهبری انقلاب و بطور خاص خمینی میدانست. میگفت "مسعود یک مشکل بیش نداشت و آن نشستن جای خمینی که این آرزوها غیر ممکن بود." وقتی سوال کردم ولی خودت هم پرویز یعقوبی را در اطلاعیه ات رد کرده بودی، چرا؟ که باز خنده تلخی کرد و گفت "وقتی یک سازمان نظامی هستی و خود را درگیر جنگ خونینی کرده‌ای که البته جان هزاران نفر نیز در میان است و همه چیز باید مخفی باشد و هیچ کس حق ندارد در مورد مسائل سوال کند بسیاری چیزها متفاوت میشوند. اطلاعیه را مسعود خودش نوشته بود مانند خیلی چیزهای دیگر."

یک روز سوال کردم علی درست است که میخواستی زیر پای مسعود را خالی کنی و توضیحات مسعود را دادم. که ناراحت شد و گفت: "وقتی شما سازمان و جنبش را به نابودی کشانده‌ای و قبول هم داری اولاً باید کنار میرفتی که هیچ، محاکمه هم میشدی. تازه مگر مسعود نگفته که من بدلیل حفظ منافع جنبش و سازمان نخواستم که این مسئله رو شود و خواستم سخنگو باقی بماند ولی اختیارات قبلی را نداشته باشد، تا بعد ها که انقلاب پیروز شد بعد به این امر جایکه به نفع دشمن ضد بشری تمام نشود رسیدگی شود. مهمتر اینکه باعث سرخوردگی بیشتر نیروها نشود، باعث انشعاب نشود تماماً با این محتوا بوده. نه اینکه میخواستی ام موضع او فرمالیستی باشد."

من هم گفتم مورد سوم هم که عملاً نمیشود چون خودت پیشنهاد دهنده انقلاب بودی. که خنده معنی داری کرد و حرفی نزد. وقتی سوال کردم چرا بقیه دخالت نمیکند، که باز با آهی گفت، بعضی هاشان همین مواضع اصولی را قبول دارند ولی بعضی ها شون هم نان به نرخ روز خورند. چون خودشان ریششان نزد رجوی گرو است. نمیتوانند جلو رجوی حرفی بزنند. سر حرفها که باز شده بود من نیز در مورد تک تک بچه های دفتر سیاسی برایش میگفتم. علی به مهدی ابریشمچی اشاره کرد و گفت "مهدی با نجات جاننش از ایران در خارجه به همه چیز تن میدهد و اینکه او یک بورژوازی تمام عیار است حرف میزد."

باگذشت مدتی و نزدیک شدن دوباره مان بدون اطلاع به تشکیلات علی را میبردم بیرون و گشتی در کنار دجله میزدیم و بستنی میخورد و برمیگرداندم.

مدتی که در بغداد مسئول امنیت پایگاههای سازمان بودم به همه کوچه و پس کوچه های بغداد آشنا بودم. چون در ابتدای ورودمان به عراق یکی از تهدیداتی که سازمان مورد بررسی قرار میداد کودتا درعراق بود و به همین دلیل سازمان از من خواسته بود که طرح حفاظتی- امنیتی برای چنین مواقعی بریزم. در آن زمان انتخاب پایگاه در نزدیکی سفارت فرانسه یکی از راه کارهای آن بود که در صورت بروز مشکلی در حاکمیت عراق سریع خودمان را به سفارت فرانسه برسانیم. و همه ورودیها و خروجیها و مسیرهای منتهی به این سفارت، شیوه نگهبانی، تعداد نگهبانان، نحوه غلبه بر آنها و... بررسی شده بود. طرح را بطور کامل به علی زرکش گفته بودم و حتی هر بار که برای گردش میبردمش مسیر را و سفارت را نشان میدادم ولی او هیچگاه نخواست که استفاده کند!

اما آنچه در فوق آمد مشتت از خروار حقایقی بود که من خودم در جریان مستقیم آنها قرار گرفته بودم. اما با توجه به تمامی نکات مطرح شده توسط خود رجوی، علی زرکش و بقیه حقایقی که بعضاً در فوق آمد جواب به بسیاری از سوالات را میتوان یافت. اما مخالفتها و تلاشهای مجاهدین برای جلوگیری از نابودی جنبش و سازمانشان بدست مسعود رجوی به علی زرکش ختم نمیشود. چه در زمینه رهبری طلبی رجوی و چه در زمینه مبارزه مسلحانه و همانگونه که از علی زرکش نیز در فوق نقل قول کردم محمدرضا سعادت، پرویز یعقوبی در این زمینه پیشتاز بودند.

### نامه مخفیانه علی زرکش به مهین رضایی قبل از عملیات موصوم به فروغ جاویدان (تیرماه ۱۳۶۷)

(( مسعود وبدنبال آن مرکزیت تصمیم به عملیات نهایی ( فروغ ) گرفته اند به این دلیل که به دلیل متزلزل رژیم وبریدگی نیروهایش مانع عمده ای بر سر راه نیست \_ صحبت از حرکت بهمن وار توده ها بود که این برخلاف گفته های مسعود در نشست است که در عملیات روی پارامتر مردم جایی باز نکرد ومی خواهد بایک ضربه تنه رژیم را واژگون کرده ومردم را بصورت تماشاجی

مسعود درمقابل یک سئوال مبنی بر عدم بامانباشند برماهم نیستند ومردم تابع قدرت به سمت ما چربید آنها هم فروغ ) جدا از توده ها یعنی اراده گرای دفتر حزب جمهوری ) ویاد آور آرزوها از همان سوراخ گزیده می شود وبه یک دهد ..... زمانی من طی بحث هایی با عطایی ) وشریف (مهدی ابریشمچی ) پشتوانه آن مردم نباشند بایک بند بست مواجه خواهد شد ومن بهمین وبه خاطر همین نظرم متهم به خیانت البته کاش رفته بودم واین چنین اتهاماتی که خود می دانی بمن نمی عملیات ( فروغ ) از حالا پیش بینی می



علی زرکش یزیدی و همسرش مهین رضایی



پشت رینگ نگاه دارد آنجا که حمایت مردم گفت : اگر مردم قدرت هستند وپس از اینکه کفه خواهند آمد. این حرکت ( عملیات واین شرایط عینا هفت تیر ( انفجار ست واین بار چندم است که سازمان اشتباه استراتژیک دیگر تن درمی مسعود (رجوی) وحמיד ( محمود داشتیم بارها گفتم حرکتی که ویست و یا یک تغییر فاز رژیم با بن دلیل مخالف آمدن به عراق بودم شدم ودر پی اش حکم اعدام که مرا تصفیه وله نمی کردند آنها با چسبد. با اطمینان به عدم موفقیت

کنم تمام گناهان وتقصیرها در تاکتیک واستراتژی وبه قول معروف کاسه کوزه ها سر کسی غیر از مسعود خرد خواهد شد منتهی نمی دانم این بار با چه انگلی وبه چه شکلی ؟ ممکن است تو سئوال کنی که تو با این ذهنیت چرا در عملیات شرکت می کنی ؟ نمی دانم شاید تحمیل شرایط باشد \_ شاید توسل به راهی برای رفع ابهامات \_ در هر صورت دلایلی که تاکنون باوجود شرایط ویژه ای که برایم فراهم آورده اند مانده ام ودر بحث ها شرکت کرده ام وهنوز این رامنفتی نمی دانم ومعتقد به اصلاح از درون هستم حتی اگر همه چیز خود را بر سر ان بگذارم)).

همانگونه که خود علی زرکش در آخرین نامه اش به همسرش مهین رضایی نوشته رویکرد او علیرغم کاری که با او کردند اعتقاد به تصحیح از دورن داشته است. و پای این اعتقاد نیز جانش را گذاشت. همانگونه که محمد رضا سعادت نیز حاضر به نفي سازمانش نشد و اعدام گردید. همانطور که مهدی افتخاری با پذیرش زندگی شکنجه وارث تا لحظه مرگ حاضر نشد که علنی علیه سازمان موضع بگیرد. البته تمامی زندگی او بعد از انقلاب ایدئولوژیک زبان گویای اعتراض بود و همه کسانی که مهدی را در زندگی خفتباری که برایش چیده بودند طوری که اگر کسی او را میدید با کارگران معادن نمیتوانست تمیز دهد. فرمانده ای با لقب فرمانده فتح الله، عضو دفتر سیاسی که افتخار بقیه فرماندهان بود چنین سرنوشتی را رجوی برایش رقم زد. چون خفت و خواری بنام انقلاب ایدئولوژیک را که حربه رجوی برای سربریدن همه مخالفان براه انداخته بود را قبول نکرد.

### انتقاداتم به تشکیلات و خلع رده و به بیگاری فرستادنم برای دو سال

بعد از صحبت هایی که با علی زرکش داشتم، چشمم به بسیاری مسائل باز شده بود. در زمانیکه مسئول دفتر مهدی ابریشمچی (مسئول ستاد مرکزی سازمان مستقر در بغداد) بعلاوه مسئول پرسنلی ستاد مرکزی سازمان بودم. بطور مستمر برای اموری که وجود داشت در ارتباط تنگاتنگی با مهدی ابریشمچی داشتم. قبل از آن مهدی ابریشمچی در پاریس مستقر بود و من عمدتاً در

منطقه و فقط در طی نشستهای دفتر سیاسی و یا اور سور واز او را میدیدم. اما بعد از انتقال رجوی به بغداد او شد فرمانده مستقیم من و بطور مستمر با هم کار میکردیم. حتی برای دیدن فرمانده استخبارات منطقه کرکوک عراق به اتفاق رفتیم که ضمن دیدار مراسم نهاری نیز برای من و مهدی ابریشمچی ترتیب داده بودند. طرف عراقی که لباس ارتشی نیز بتن داشت انگلیسی بلد بود و مهدی با کمک من ملاقات را بزبان انگلیسی انجام میداد و فرمانده اطلاعات و استخبارات ارتش عراق در منطقه کرکوک نیز به انگلیسی تسلط داشت. و یا برای اجاره ساختمانهای چندین طبقه ای بیشتر در بغداد مستمرا تردد میکردیم. از جمله جهت انتخاب و تحویل گیری و باز دید از پادگانیهایی که در جنوب شهر کوت ۳۰۰ کیلومتری بغداد و یا پادگانیکه بعد ها بنام اشرف شناخته شد با مهدی ابریشمچی، محمود عطایی، احمد واقف و مهدی کتیرایی رفتیم. در آن زمان این پادگان بعنوان پادگان آموزشی ارتش عراق مورد استفاده قرار میگرفت. و ابتدا قسمتی از آنرا که در ضلع جنوبی قرار داشت بما دادند. که شامل یک ساختمان بنام قلعه که قبلا زندان بود، و ساختمانی که بعد ها بنام ۴۹ معروف شد و یک سوله نشستها و یک مجموعه آشپزخانه. درب ورودی عراقیها همان درب ورودی بود که بعد ها اشرف استفاده میکرد و در ضلع غربی قرار داشت ولی در ابتدا ورودی سازمان از ضلع جنوبی بود. یکبار که برای بازدید از آماده شدن پایگاهی که بعد ها مقر رجوی بنام بدیع زادگان شد رفته بودیم و همگی لباسهای خیلی شیک که تفاوت بسیار زیادی با کسانی که آن دور و اطراف داشتند بتن داشتیم و بسیار باز بود که این افراد از اروپا آماده اند و ارتش عراق در حال کار و آسفالت کردن بودند مهدی ابریشمچی از سرلشکر عراقی مسئول کار خواست که کنار خیابانهای آسفالت درختکاری نیز بکنند که در جواب گفت "استاد اینجا قرار است پادگان نظامی شود و نه شانزه لیزه" که مهدی تا بناگوش سرخ شد و حرفی نزد.

همانطور که قبلا نیز اشاره کردم محل کار ما درست زیر واحد محل استقرار مسعود رجوی و مریم رجوی بود. طی مدتی که با مهدی بودم انتقاداتی را حول ۲۰ محور نسبت به مهدی ابریشمچی نوشته و به مسعود رجوی دادم و در آن ویژه گیهای غیر مجاهدی و بوژوایی که با لردهای انگلیس مقایسه کرده بودم دادم. مسعود رجوی روی انتقادات من با خط قرمز شانزده مورد از آنها را قبول کرده بود و چهار مورد را رد. ولی بدنبال آن مهدی ابریشمچی طی صحبتی با من گفت تو انتقادات مرا دیدی ولی اینرا ندیدی که من زخم را به مسعود دادم. تو عنصر ضد تشکیلات هستی و گفت سلاح را بده. که من هم سلاح و کارت عدم تعرض و پولهای که نزد من بود را تحویل دادم. همه رده های مرا گرفتند و برای بیگاری به قرارگاه جدید بنام بدیع زادگان که خودم در گرفتن آن از ارتش عراق به همراه ابریشمچی رفته بودم گماردند. که دوسالی این بیگاری طول کشید تا با توجه به رشته تخصصی ام ۴۰ دستگاه واحد مسکونی در آن ساختم. با اینکار ارتباطم نیز با علی زرکش قطع شد. بدنبال آن علی زرکش را که احتمال داده بودند که تحت تاثیر او بوده که من نیز علیه تشکیلات شوریده ام از را به طبقه آخر پایگاه بقایی یا ازهدی منتقل کردند. تمامی پشت بام این ساختمان را به ارتفاع دو متر دیوار از چینکو پلاستیکی کشیده بودند تا علی زرکش نتواند از آنجا جایی را ببیند. چون ساختمان ازهدی به کوچی ای که ساختمان سیفی (استقرار رجوی) جلال زاده ساختمان مرکزی و بقیه ساختمانها که تماما بتدریج در اختیار سازمان قرار گرفته بود مشرف بود.

اما آنچه در فوق آمد مشتتی از خروار حقایقی بود که من خودم در جریان مستقیم آنها قرار گرفته بودم. اما با توجه به تمامی نکات مطرح شده توسط خود رجوی، علی زرکش و بقیه حقایقی که بعضا در فوق آمد جواب به بسیاری از سوالات را میتوان بدین گونه داد.

### نقش علی زرکش در مبارزه مسلحانه و تاکتیکهای نظامی چه بود؟

انتخاب علی زرکش بعنوان فرمانده نظامی در داخله یعنی جانشین موسی خیابانی صرفا جهت خالی نبودن عریضه بوده. چون تمامی کسانی که میشد بعنوان جانشین مطرح کرد و نظامی بودند همه بشهادت رسیده بودند. و رجوی با وجود افراد دیگری مانند محمود عطایی و ... که نظامی بودند جهت قدرت نمایی و بر کردن جای خالی فرماندهی نابود شده علیرغم همه صلاحیتهایی است که علی

زرکش بعنوان یک مجاهد خلق داشت و میتوانست داشته باشد او را که فکر میکرده است فردی تو دست است و میتواند براحتی کنترلش کند انتخاب کرده است. همه میدانیم که علی زرکش همواره مسئول نشریه و امور تبلیغی سازمان بوده است. و به جرئت میتوانم بگویم که خودم در طی سالهایی که در اور بودم و در جریان نشستهای دفتر سیاسی و مرکزیت و ... تمامی تاکتیکهای نظامی، از پرچم و ... توسط مسعود رجوی طراحی و ابلاغ و بقیه فقط مجری بودند. یعنی علی زرکش و یا محمود عطایی و مهدی کتیرایی هیچ نقشی در اتخاذ تاکتیکهای نظامی نداشتند. همانگونه که در نامه علی زرکش به مهین رضایی همسرش نیز بوضوح آمده است. او تروریسم و تاکتیکهایی مانند زدن دفتر حزب و... را جدای از توده ها یعنی تروریسم بیان کرده است. ضمن اینکه بلافاصله بعد از اعلام جانشینی علی زرکش وی از ایران خارج و به پاریس آمده بود.

### نقش علی زرکش در انقلاب ایدئولوژیک چه بود؟

اگر طبق آنچه با سوء استفاده از فضای مخفیکاری و امنیتی توسط رجوی در مراسم ازدواجش با مریم عضدانلو بیان کرده است. (چون علی زرکش نمیتوانست حرفی بزند و قرار بود در داخل باشد و حرف زدن معادل کنارزدن بسیاری از پرده ها برای سازمان و جنبش بود) و اینکه سالیان است رجوی و بقیه باند او مطرح میکنند که این انقلاب سرمنشاء همه دارایی ها و معادل ناو هوایمابر (نقل از رجوی!!!) و... که همگان با گنده گوییهای آنها آشنا هستند بوده است ولی بفر رجوی نرسیده بوده. بعلاوه، علی زرکش کسی است که در کوره گدازان انقلاب همه مدارج صلاحیت را طی نموده است ... (نقل به مضمون فرمان انتصاب علی زرکش بعنوان جانشین موسی خیابانی در داخل).

بنابراین اگر علی زرکش پیشنهاد دهنده آن باشد، بلحاظ ایدئولوژیک بسیار بالاتر از مسعود رجوی بوده است. یعنی باز طبق گفته های هزاران بار تکرار شده خود رجوی کسی که این پیشنهاد را داده باید از همه عناصر استثماری تهی بوده باشد. چون حامل پیامیست بسیار بسیار ضد استثماری. از طرفی نیز باز طبق سنت سازمان و ارزش گذاری آن بالاترین ارزش همان ارزش ایدئولوژیک است. و توان اجرایی و مدیریت هیچگاه در سازمان ملاک و معیاری برای سنجش توانایی و مجاهدت افراد نبوده است. بلکه در مواردی نیز این توان و ظرفیت منفی ارزیابی میشود. برای مثال همواره تقی شهرام از همین زاویه مورد نقد و رد قرار میگرفت. اگر این درست است بنابراین همه انتقادات علی زرکش به مسعود رجوی بر سر رهبری طلبی و مقابله با خمینی بر سر آن، به نابودی کشاندن سازمان با اعلام مبارزه مسلحانه (بمبگذاری دفتر حزب، ریاست جمهوری، و...) ادامه و پیامد مقابله مسعود رجوی با خمینی و دارو دسته اش، و سپس به عراق رفتن و ... تماما درست و صحیح بوده است، و همانگونه که رجوی نیز آنرا خود در نوار روز اول محاکمه فرمایشی گفته بود پذیرفته است. بنابراین چگونه است که این مجاهد با این میزان از خلوص ایدئولوژیک ترسو، خیانت کار، رجس از آب در میآید. آیا این یک تناقض آشکار نیست؟

### اگر خالق انقلاب ایدئولوژیک بود چرا دشمن شماره یک انقلاب ایدئولوژیک نامیده شد؟

البته تناقض بسیار جدیتر آن است که بعد از اثبات (در نشستهای جمعبندی سال ۱۳۶۴) اینکه باید از رجوی خلع ید شود اتهام ضد انقلاب ایدئولوژیک بودن نیز به علی زرکش زده شد. خوب آیا این مسئله باز هم بیشتر نشان از توطئه ای نیست؟

### این تناقض را آقای رجوی چگونه جواب میدهد و جواب واقعی کدام است؟

واقعیت این است که در صورتیکه شق فوق یعنی توطئه علیه علی زرکش را بخواهیم اجالتا کنار بگذاریم، عطف به نکته ای که علی زرکش در رابطه با اطلاعیه اش علیه پرویز یعقوبی که به اصطلاح از داخل کشور صادر شده بود ولی توسط رجوی نوشته شده بود، باید اینگونه گفت که،

رجوی که سرنگونیش را در جمعبندیهای ۱۳۶۳-۱۳۶۴ دیده بود، مجبور میشود که وارد این بازی کثیف بشود که باید سر او و بقیه دفتر سیاسی را (عطف به سکوت دفتر سیاسی دراز دست دادن نقش رهبری توسط رجوی) به زیر بکشد. او تصمیم میگیرد که



فاصله اش با دیگران را زیاد و جانشینی را از علی زرکش گرفته بقیه را نیز خلع ید بکند. به همین دلیل مریم رجوی وارد سناریو میگردد. از آنجاییکه رجوی ید طولانی در طراحی های بلند مدت دارد مریم را جانشین معرفی میکند که فردی بی آزار و مطلقا در دست بوده است. اما حتی تحمل این را نیز نداشته است که همسر مهدی ابریشمچی باشد. و براحتی داستانهای خیالی اینکه هم تراز رهبری باید هیچ تعلق دیگری نداشته باشد در غیر اینصورت استثمار صورت میگیرد و باید با مسعود رجوی ازدواج کند، یعنی رابطه ای خانوادگی با مهدی ابریشمچی را نیز بر نمیتابید و میخواستید که مریم جانشین خودش بطور مطلق در دستان خودش باشد. بنابراین برنامه انقلاب ایدئولوژیک براه میافتد.

به این گفته مهدی ابریشمچی که میدانیم جهت بیان نظرات رجوی به صحنه فرستاده میشود و در نشریه مجاهد شماره ۲۵۶، صفحات ۸،۹،۱۶ منعکس شده است توجه کنید.

"ما به این نتیجه رسیدیم که در این مقطع باید قاطعانه رهبری ایدئولوژیکی سازمان را معرفی کنیم... باید مسئله رهبری مشخص می شد و در جایگاه خودش قرار می گرفت... باید مشخص باشد که سکان این سازمان به دست کیست... در سازمان مجاهدین اندیشه مسعود است که به لحاظ ایدئولوژیک راهگشایی می کند... اگر حجت نداشته باشید، هزار مسئله داخلی و بین المللی می ریزد در داخل سازمان و شما را تکه تکه می کند... وقتی که مسئله ایدئولوژیک و رهبری ایدئولوژیک بطور قاطع حل شده باشد، آن وقت باند بازی و جناح بندی ایدئولوژیک متوقف می شود و راه بر دمکراسی انقلابی در درون سازمان باز میشود و توده های سازمانی وسیله دست باندهای مختلف در مرکزیت و دفتر سیاسی نمی شوند و از خودشان و از مبارزه بیگانه نمی شوند. با حل مسئله رهبری ایدئولوژیک است که اعمال نفوذ هر نوع جریان و نیروی خارجی در درون سازمان مطلقا متوقف می شود و کسی نمی

تواند. روی جناح بندی های درونی سازمان سرمایه گذاری سیاسی کند. نشریه مجاهد شماره ۲۵۶، صفحات ۸،۹،۱۶"

آنچه از زبان مهدی ابریشمچی گفته شد دقیقا تمامی مشکل رجوی در رهبری طلبی در تضاد کار کردن با خمینی قبل از جنگ مسلحانه و ترس از دست دادن آن بعد از شکست همه خط و خطوط و به گل نشستن استراتژی او بوده است. از طرفی نیز:

اولا: برای بستن دست علی زرکش و محمود عطایی و... که قرار بود افراد وفرماندهان داخل باشند. آنها را پیشنهاد دهنده انقلاب ایدئولوژیک معرفی میکند.

ثانیا: با اینکار برای خودش اعتبار پشتیبانی فرماندهان نیروهای داخلی را جهت خرج کردن در مقابل نیروهای خارج کشوری و هواداران میخرد.

ثانیا: در نظر نیروهای پراکنده داخل که به اصطلاح درگیر نبردی خونین و یا در شکنجه گاههای رژیم تحت بالاترین فشارهای روحی روانی بودند و با اینکار رجوی در هم فرو ریخته بودند و بطور خاص عطف به سریال اقدامات منجز به تضعیف روحیه نیروها مانند فرار از ایران، ازدواج با خانم بنی صدر تنها چند ماه بعد از شهادت اشرف و موسی و حالا نیز طلاق و ازدواج با همسر کادر دفتر سیاسی، اعتباری کسب کند.

### آیا علی زرکش به مسئول اولی مریم رجوی انتقاد داشت؟

قطعا جواب به این سوال با توجه به وضعیت خود مسعود رجوی و عدم صلاحیت او در مسئول اولی سازمان، و اینکه مریم را بدون کوچکترین تجربه و صلاحیت چه اجرایی، چه سیاسی، چه نظامی و چه ایدئولوژیک صرفا بعنوان در دست بودن مطلق و چه بسا حتی رابطه های شخصی که اساسا دور از واقعیت نیست به این موضع کشانده بود نمیتوانسته موافق آن باشد. البته رجوی کودتای خود را تحت نام رهایی زن و با این تاکتیک تهاجمی وارد صحنه کرده بود تا هر کس بدان خرده گرفت مرتجع و عقب افتاده و ضد زن معرفی کند. ضمن اینکه در صورت نبود رجوی در موضع قبلی اساسا جایگزینی او با مریم رجوی بالاترین خیانت به جیش محسوب میشد. چرا که در حال حاضر نیز مریم فقط و فقط مجری امور است و بس.

### آیا علی زرکش مشکل موضع و رهبری طلبی داشت؟

جواب به این سوال البته بسیار از آنچه در جریانات فوق چه توسط رجوی توضیح داده شد، و چه آنجا که علی زرکش حتی نخواست است که رجوی را علنا از کار برکنار بکند و چه آنجا که اگر علی زرکش طبق اتهام وارده توسط رجویها با طرح و برنامه بدنبال رهبری بود و طرح و برنامه پیاده میکرد که رجوی را کنار بزند آیا نباید از این طرح و برنامه خیانتکارانه دفاع میکرد. نباید برای خود باند میساخت، نباید در مقابل مارکهای که به او زدند میایستاد؟ کسی که در این موضع است اگر به این مکان رسیده باشد که بخواهد عملاً کودتا کند آیا به این ترتیب تسلیم شرایط میشود؟ آیا براحتی از فرانسه به بغداد میآید؟ آیا در فروغ شرکت میکرد؟ آیا در مقابل سرنوشتی که برایش ساختند اقدامی جدی تری نمیکرد؟ او اتفاقاً برای رو سیاه کردن رجوی و باندش و برای ثبت در سینه تاریخ با فرایندی که منجر به کشته شدنش شد که خالی از ابهام نیست، به همگان و کسانی که بخواهند ببینند بوضوح نشان داد که اتهامات رجوی بی اساس بوده و کودتاگر نه علی زرکش که رجوی بوده است.

### چرا محاکمه علی زرکش علنی نمیشود؟

در همین راستاست که این سوال بجد مطرح میشود که چرا محاکمه و اتهامات علی زرکش علنی نمیشود. شما که اتهام را به او زدهاید. محاکمه کرده و به اعدام محکوم نموده‌اید، زندانی کردید و در نهایت کشته شدن او را رقم زدید. و او را مقصر شکست استراتژی سازمان در پیروزی قلمداد کردید، اتفاقاً برای اثبات حرفها و اتهامات و رفع ابهام از خودتان چرا محاکمه او علنی نمیشود. چرا محاکمه او در دفتر سیاسی که به اعدام محکوم شد علنی نمیشود. آنچه مسلم است برای آبروی علی زرکش و جنبش نیست. چون همه چیز در مورد ایندو بروشنی از طرف شما بیان و روشن شده، علی خیانتکار، رجس زمانه، ضد انقلاب ایدئولوژیک ... و جنبش نیز سرنوشتش بعد از بیش از سه دهه روشن است. پس دیگر چه ملاحظه ایست؟ آیا غیر از رو سیاهی و خیانت رجویها و باندشان؟

از نظر بنده مسئله با توجه به شناختم از رجوی و سالیان کار از نزدیک با او و دستگاه او روشن است ولی قضاوت نهایی در این مورد با شماست. چون دوستان و عزیزان دیگری نیز همین وقایع را از زوایای خودشان و آن میزان که در جریان قرار گرفته بودند نوشته اند.

نتیجه گیری:

گذشته از نقش رهبری فرقه رجوی در سرنوشت علی زرکش یزدی، آنچه بوضوح در این سرنوشت کسی که از رهبران جنبش دمکراسی خواهی مردم ایران شاهد آن بودیم و آنچه که بعنوان سرنوشت دیگر گروههای مبارز میهنمان در سه ده گذشته شاهد بوده ایم حتی با در نظر گرفتن جنبش موسوم به سبز بیانگر این واقعیت تلخ است که دمکراسی خواهی و آزادی طلبی مردم ایران با مشکل جدی رهبری ذیصلاح با اعتقادات عمیق دمکراتیک مواجه است. چه آنجا که بی بوته اند و چه آنجا که دچار اندیشه های دیکتاتوری هستند.

اعتقاد ما بعد از نزدیک به چهار دهه شرکت در مبارزه، این میباشد که تنها راه ساختن رهبران واقعی فرایند مبارزه دمکراتیک، شفاف، بدون سیر مخفیکاری، امری که محصول مبارزه مسلحانه است، که تحت پوش آن رهبران زمینه انحراف و فساد و اعمال دیکتاتوری، عدم امکان رسیدگی، و عدم پاسخگو بودن به دیگران و جمع را بدنبال دارد، میباشد. مبارزه مسلحانه از این زاویه نیز رد و مترود است و دمکراسی نمیآورد بلکه دیکتاتور ساز است.

با همیاری انجمن نه به تروریسم و فرقه ها

نویسنده: داود باقروندارشد

پاریس، ژوئن ۲۰۱۵